

منتخب آثار لنین دربارهٔ اتحادیه های کارگری

(قسمت دوم)

فهرست مطالب :

بی طرفی سندیکاها
کارگران انگلیسی و آلمانی برای صلح تظاهرات می کنند
از « میتینگ دفتر بین المللی سوسیالیست »
از قطعنامهٔ ششمین کنفرانس حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه در پراگ
طرز برخورد حزب با لایحهٔ بیمهٔ دولتی کارگران
در سوئیس
از « کنگرهٔ سوسیالیستی ایتالیا »
در بریتانیا
در آمریکا
جنبش کارگری بریتانیا در ۱۹۱۲
تجربه می آموزد
در بریتانیا (نتایج غم انگیز فرصت طلبی)
درسهای اعتصاب بلژیک
تعطیلات برای کارگران
مقایسهٔ نتایج اعتصابات در ۱۹۱۲ با اعتصابات پیشین
در استرالیا
نبرد روز اول ماه مه به وسیلهٔ پرولتاریای انقلابی
جنگ طبقاتی در دابلین

بی طرفی سندیکاها (۱)

در شماره قبلی «پرولتاری» ما قطعنامه کمیته مرکزی حزبمان را در مورد سندیکاها چاپ کردیم. (۲) «ناخ وک»*(۳) در گزارش این قطعنامه برای خوانندگانش اضافه می کند که علت تصویب آن به اتفاق آراء در کمیته مرکزی از آن جهت بوده که منشویکها، بخاطر امتیازاتی که در مقایسه با طرح بلشویکها در این قطعنامه وجود داشته، به آن رأی موافق داده اند. اگر این گزارش صحیح باشد (روزنامه فقید، «ناخ وک» همیشه در هر موردی که به منشویسم مربوط می شد، اطلاعات کاملی داشت)، تنها کاری که برای ما باقی می ماند این است که از صمیم قلب، گام بزرگی را که در جهت فعالیت متحد سوسیال دموکراتیک در خصوص مسئله مهمی چون سندیکاها برداشته شده، تبریک بگوئیم. امتیازاتی که «ناخ وک» از آنها صحبت می کند کاملاً بی اهمیت بوده و به هیچ وجه به اصول اساسی طرح بلشویکی لطمه نمی زند (ضمناً این طرح همزمان در شماره ۱۷ «پرولتاری» مورخ ۲۰ اکتبر ۱۹۰۷، در کنار مقاله طولانی در حمایت از آن، با عنوان «سندیکاها و حزب سوسیال دموکرات» درج شده است).

بنابراین در حال حاضر حزب ما در مجموع خود، قبول کرده است که کار در سندیکاها می بایست نه با روح بی طرفی، بلکه در جهت ایجاد پیوندهای هر چه محکم تر بین سندیکاها و حزب سوسیال دموکرات، انجام گیرد. حزب همچنین پذیرفته است که پیوند سندیکاها [با حزب] می باید منحصراً به وسیله کار سوسیال دموکراتیک در داخل سندیکاها صورت پذیرد، سوسیال دموکراتها باید هسته های مستحکم حزبی در سندیکاها ایجاد کنند، و در شرایطی که سندیکاها قانونی نمی توانند وجود داشته باشند، سندیکاها غیرقانونی باید تشکیل شوند.

بدون شک [کنگره] اشتوتگارت در نزدیک کردن دو جناح حزب ما در مورد مسئله خصلت کار در سندیکاها، بسیار مؤثر بوده است. قطعنامه کنگره اشتوتگارت، همانگونه که کائوتسکی در گزارشش به کارگران لایبزیگ ذکر کرده است، به شناسائی اصل بی طرفی پایان می دهد. درجه بالایی که تضادهای طبقاتی تا آن تکامل یافته اند و تشدید آنها در تمام کشورها در دوره اخیر، تجربه طولانی آلمان (جائیکه سیاست بی طرفی، اپورتونیزم را در سندیکاها تقویت نمود، بدون اینکه در برابر پیدایش سندیکاها خاص مسیحی و لیبرال مانعی به وجود آورد)، و گسترش آن زمینه خاص مبارزه پرولتری که عمل هم آهنگ سندیکاها و حزب سیاسی را ایجاد می کند (اعتصاب توده ای و شورش مسلحانه در انقلاب روسیه به منزله الگویی برای اشکال احتمالی انقلاب پرولتری در غرب) - همه و همه پایه و اساس تئوری بی طرفی را در هم ریخت.

در درون احزاب پرولتری، هم اکنون بعید است که مسئله بی طرفی دیگر موضوع مباحثه و مجادله جدی باشد. ولی در درون احزاب غیر پرولتری شبه سوسیالیست از قبیل سوسیالیستهای انقلابی ما که در حقیقت جناح چپ افراطی حزب انقلابی بورژوازی روشنفکران و دهقانان پیشرو را تشکیل می دهد، وضع به شکل دیگری است.

این بسیار نهادین است که در کشور ما بعد از اشتوتگارت، تنها «اس ارها» و پلخانف بودند که از ایده بی طرفی پشتیبانی کردند و آن هم بطور بسیار ناموفق.

* Nash Vek

در آخرین شماره «زنامیا ترودا» (شماره ۸، دسامبر ۱۹۰۷)، ارگان حزب اس ارها، دو مقاله را می یابیم که به جنبش سندیکائی اختصاص داده شده است. اس ارها در این مقالات، عمدتاً سعی می کنند که اظهار روزنامه سوسیال دموکرات «وپریود» (۴) را که بر طبق آن قطعنامه اشتوتگارت، مسئله موضع حزب در قبال سندیکاها را در جهت قطعنامه لندن، یعنی با روحیه بلشویکی حل کرده است، به مسخره بگیرند. ما در پاسخ خواهیم گفت که اس ارها خود در همین شماره «زنامیا ترودا» مدارکی را عرضه کرده اند که یقیناً صحت این ارزیابی [وپریود] را ثابت می کند.

زنامیا ترودا ضمن اشاره به پائیز ۱۹۰۵ چنین می نویسد: «و این یک واقعیت مشخص است که اولین رویارویی ۳ فراکسیون سوسیالیستهای روس: سوسیال دموکراتهای منشویک، سوسیال دموکراتهای بلشویک و سوسیالیستهای انقلابی، که در مورد دیدگاهشان نسبت به جنبش سندیکائی به تبادل نظر پرداختند، همچنین به آن زمان برمی گردد. دفتر مسکو که عهده دار انتخاب دفتر مرکزی ای از درون خود، جهت تشکیل یک کنگره (از سندیکاها) گردیده بود، میتینگ بزرگی از کارگران عضو سندیکاها را در تئاتر «المپیا» برپا کرد*. منشویکها یک مرزبندی کلاسیک مارکسیستی اکیداً ارتدکس را بین هدف حزب و هدف سندیکاها برجسته نمودند: «وظیفه حزب سوسیال دموکرات استقرار سیستم سوسیالیستی و نابودی مناسبات سرمایه داری است؛ وظیفه سندیکاها بهبود شرایط کار در چارچوب رژیم سرمایه داری است تا از این طریق بتوانند شرایط بهتری برای فروش نیروی کار به نفع کار کسب کنند» نتیجه گرفته شده این بود که سندیکاها وابسته نیستند و همه کارگران یک حرفه معین را در بر میگیرند.**»

در مقابل، بلشویکها اینچنین بحث میکردند که در شرایط حاضر نمی تواند تفکیک قاطعی میان سیاست و حرفه وجود داشته باشد، و اینگونه نتیجه گیری میکردند که «باید پیوند عمیقی میان حزب سوسیال دموکرات و سندیکاها ایجاد گردد، که در آن حزب می بایست سندیکاها را رهبری کند.» و بالاخره اس ارها اکیداً خواستار عدم وابستگی سندیکاها به منظور اجتناب از شکاف در صفوف پرولتاریا بودند، ولی آنها هر گونه محدودیت وظایف و فعالیتهای سندیکاها را به قلمرویی محدود رد کرده، این وظایف را به عنوان مبارزه ای همه جانبه علیه سرمایه، مبارزه ای در عین حال سیاسی و اقتصادی فرموله کردند.»

بدین ترتیب است که خود روزنامه زنامیا ترودا، واقعیتها را توضیح می دهد! و فقط یک آدم کور و یا یک فرد کاملاً ناتوان از تفکر می تواند این را نفی کند که از این سه نقطه نظر ارائه شده، آن نظری که از نزدیکی حزب سوسیال دموکرات و سندیکاها سخن می گوید، توسط «قطعنامه اشتوتگارت که برقراری پیوندهای فشرده بین حزب و سندیکاها را توصیه می کند، به تصویب رسیده است»***.

* در این میتینگ حدود هزار و پانصد نفر شرکت کردند. رجوع شود به گزارش آن، که در bulletin Muzeya Sodeistviya Trudu شماره ۲، مورخ ۲۶ نوامبر ۱۹۰۵ چاپ شده است. (نقل قول از «زنامیا ترودا» است). - لنین

** اما باید گفت که آقایان منشویکها این «عدم هواداری» را به شکل نسبتاً عجیب و غریبی درک می کردند، به طوری که سخنگوی آنها برداشتهای خود را بدین شرح بیان میکند: «یک راه حل درست مسئله هواداری، نمونه سندیکای چاپ کننده های مسکو است که توصیه می کند که رفا بشکل انفرادی در صفوف حزب سوسیال دموکرات وارد شوند» (توضیح از زنامیا ترودا است). - لنین

*** در نوامبر ۱۹۰۵، منشویکها دیگر نه برداشتهای ارتدکس بلکه برداشتهای عامیانه را درباره بی طرفی عرضه می کردند. بگذار آقایان اس ارها به خاطر بیاورند! - لنین

اس ارها، به منظور مغشوش کردن این موضوع بسیار واضح، بطور کاملاً مضحکی استقلال سندیکاها در مبارزه اقتصادی را با خصیصه غیر حزبی بودن آنها، مخلوط کرده‌اند. آنان می‌نویسند: «کنگره اشتوتگارت به روشنی استقلال (عدم وابستگی) سندیکاها را تأیید نموده است، یعنی اینکه هم نقطه نظر بلشویکها و هم منشویکها را رد کرده است.» این نتیجه از این عبارات از قطعنامه اشتوتگارت گرفته شده است: «هر یک از دو سازمان [حزب و سندیکا] میدان عمل متناسب با ماهیت خود را دارد؛ میدان عملی که باید بطور کاملاً مستقل در آن فعالیت کند. ولی به موازات آن، زمینه دائماً در حال گسترش دیگری نیز وجود دارد»، و غیره ... همانگونه که در بالا ذکر شد. بنابراین بذله‌گویی پیدا می‌شوند که این لزوم «استقلال» سندیکاها در «محدوده متناسب با ماهیتشان» را با مسئله وابستگی یا نزدیکیشان به حزب در زمینه سیاسی و وظایف انقلاب سوسیالیستی مخلوط می‌کنند!

بدین طریق، اس ارهای ما مسئله اساسی اصل مربوط به ارزیابی از تئوری «بی‌طرفی» را با تردستی می‌پوشانند، تئوری ای که در خدمت تقویت نفوذ بورژوازی بر پرولتاریا عمل می‌کند. آنان بجای این مسئله اصولی، ترجیح داده‌اند فقط از وضعیت بخصوص روسیه که در آن احزاب متعدد سوسیالیست وجود دارد صحبت کنند و این کار را چنان انجام دهند که آنچه را که در اشتوتگارت گذشته است با جلوه‌ای دروغین عرضه کنند. زنامیا ترودا چنین می‌نویسد: «هیچ جای ابهامی در قطعنامه اشتوتگارت وجود ندارد، زیرا آقای پلخانف در طی سخنرانی که به عنوان نماینده رسمی حزب در کنگره بین‌المللی ایراد کرد، هر نوع تردید یا ابهامی را برطرف نمود و تاکنون ما هیچ اعلام موضعی از طرف کمیته مرکزی حزب سوسیال دموکرات مبنی بر اینکه "این نطق رفیق پلخانف صفوف یک حزب متحد را از هم می‌پاشد" در دست نداریم ...».

آقایان اس ارها! شما طبیعتاً حق دارید که راجع به دادن اخطار از کمیته مرکزی ما به پلخانف با طعنه سخن بگویید. شما کاملاً حق دارید که فکر کنید می‌توان مثلاً به حزبی که رسماً اعلام سلوک کادت مآبانه آقای گرچونی را محکوم نمی‌کند، احترام گذاشت. ولی چرا باید یک دروغ آشکار گفت؟ پلخانف نماینده حزب سوسیال دموکرات در کنگره اشتوتگارت نبود، او تنها یکی از سی و سه نماینده آن بود. علاوه بر این، او نقطه نظرات حزب سوسیال دموکرات را نمایندگی نمی‌کرد، بلکه بیان‌کننده نقطه نظرات اپوزیسیون فعلی منشویکی آن بود که در مقابل حزب سوسیال دموکرات و تصمیمات لندن آن قرار گرفته است. اس ارها نمی‌توانند از این امر بی‌اطلاع باشند، که به این معنی است که عمداً دروغ می‌گویند.

... «در کمیته‌ای که مسئله روابط میان سندیکاها و حزب سیاسی را بررسی می‌کرد، او [پلخانف] دقیقاً چنین اظهار داشت: "در روسیه یازده سازمان انقلابی وجود دارد؛ سندیکاها باید به کدامیک از آنها بپیوندند؟ ... وارد کردن اختلافات سیاسی در سندیکاها، در روسیه مضر خواهد بود." در مقابل این حرف، اعضاء کمیته همه متفقاً اعلام نمودند که نباید چنین تفسیری از قطعنامه کنگره کرد، و اینکه آنها "به هیچ وجه سندیکاها و اعضاء آنها را وادار به پیوستن به حزب سوسیال دموکرات نخواهند کرد"، اینکه آنها همانطور که در قطعنامه گفته شده، خواستار "استقلال کامل آنها" خواهند بود.» (تأکیدها از زنامیا ترودا می‌باشد).

شما دارید مسائل را با هم مخلوط می‌کنید، آقایان زنامیا ترودا! در کمیته، این یک رفیق بلژیکی بود که سؤال کرد آیا می‌توان اعضاء سندیکا را وادار به عضویت در حزب سوسیال دموکرات نمود و همه به او پاسخ دادند که صحبتی از این مسئله نمی‌تواند در میان باشد. ولی از طرف دیگر پلخانف یک بند اصلاحی به قطعنامه را پیشنهاد کرد که می‌گفت: «نباید وحدت سازمان سندیکائی را از نظر دور داشت». این بند اصلاحی پذیرفته شد، ولی نه به اتفاق آراء، (رفیق

وئینف، سخنگوی نظرات حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه به نفع این بند اصلاحی رأی داد، کاری که به عقیده ما صحیح بود). قضایا بدین قرار بود.

سوسیال دموکراتها هیچگاه نباید وحدت سازمان سندیکائی را از نظر دور بدارند. این کاملاً صحیح است. اما این برای اس ارها نیز معتبر است و ما از آنان دعوت می کنیم که درباره این «وحدت سازمان سندیکائی» تعمق کنند، آن هم در زمانی که سازمان سندیکائی استقرار پیوندهای فشرده با سوسیال دموکراسی را می طلبد! به ذهن هیچ کس خطور نکرده بود که اعضاء سندیکا را به پیوستن به حزب سوسیال دموکرات «وادار نماید»؛ این ترس اس ارها بود که چنین توهمی را برایشان ایجاد نموده بود. و این مطلب که کنگره اشتوتگارت اعلان نزدیک شدن به حزب سوسیال دموکرات یا برقراری چنین پیوندهایی را عملاً، یعنی در زندگی واقعی، برای سندیکاها را ممنوع کرده باشد، یک داستان جعلی است.

زمانیما ترودا می نویسد: «سوسیال دموکراتهای روسیه کارزار قاطع و بی امانی را برای تسخیر سندیکاها و قرار دادن آنها تحت رهبری حزب خود آغاز کرده اند. بلشویکها بدون اینکه نظر خود را پنهان کنند این کار را انجام می دهند ... و منشویکها راه پوشیده تری را انتخاب کرده اند ...». درست است آقایان اس ار! بنام اتوریته انترناسیونال کارگری، شما حق دارید از ما بخواهید که این مبارزه را با ظرافت و با حسابگری به پیش ببریم، «بدون اینکه وحدت سازمان سندیکائی را از نظر دور بداریم». ما با کمال میل این را می پذیریم و از شما نیز می خواهیم که آنرا قبول کنید، ولی ما از کارزار خود دست برنخواهیم داشت!

ولی پلخائف گفته است که وارد کردن اختلافات سیاسی در سندیکاها مضر است ... آری، پلخائف واقعاً این سخن ابلهانه را اظهار داشته و آقایان اس ار هم طبیعتاً لازم بود که به آن می چسبیدند، به همان ترتیب که همواره به چیزهایی که کمترین ارزش پیروی را دارند، می چسبند. به هر حال ما نباید از سخنان پلخائف الهام بگیریم، بلکه باید قطعنامه را در مد نظر قرار داد که اجرای آن بدون «وارد کردن اختلافات سیاسی» ممکن نیست. مثال کوچکی بزنیم. قطعنامه کنگره می گوید که سندیکاها نباید تابع «تئوری هماهنگی میان منافع کار و سرمایه باشند». ما سوسیال دموکراتها می گوئیم، برنامه ارضی ای که در جامعه بورژوازی خواستار تقسیم مجدد اراضی بطور برابر باشد، بر پایه تئوری هماهنگی میان منافع کار و سرمایه بنا گردیده است.* ما همواره با این چنین اختلافاتی (و حتی اختلافاتی با کارگران سلطنت طلب) که به وحدت در جریان اعتصابات و غیره ... لطمه وارد می آورد، مخالفت خواهیم کرد، ولی هیچگاه از «وارد کردن این اختلافات» در صفوف کارگران بطور اعم و در تمام سندیکاهای کارگری بطور اخص، سر باز نخواهیم زد.

اشاره پلخائف به یازده حزب هم از این عاقلانه تر نیست. اولاً احزاب متعدد سوسیالیست فقط در روسیه وجود ندارد. ثانیاً در روسیه فقط دو حزب رقیب سوسیالیست با اهمیت وجود دارد، سوسیال دموکراتها و اس ارها، زیرا کاملاً احمقانه است که همه احزاب ملی را هم در همین کیسه بریزیم. ثالثاً مسئله متحد ساختن احزاب واقعاً سوسیالیست، مسئله کاملاً بخصوصی است؛ با به میان کشیدن این، پلخائف موضوع را مخدوش می کند. ما همواره و در همه جا باید در جهت نزدیک کردن سندیکاها به حزب سوسیالیست طبقه کارگر کوشش کنیم؛ حال این امر که

* حتی برخی از اس ارها نیز اکنون این را پذیرفته اند و لذا گامی قطعی به سوی مارکسیسم برداشته اند. رجوع شود به کتاب تازه و بسیار جالب آقایان فیرسوف (Firsov) و یاکوبی (Jacoby) که ما در آینده درباره آن بطور مشروح با خوانندگان «پرولتاری» سخن خواهیم گفت. (۵) - نئین.

کدام حزب، در این یا آن کشور و با هر ملیت مفروضی، حزب سوسیالیست واقعی و حزب واقعی طبقه کارگر است، مسئله ویژه‌ای است و این قطعنامه‌های کنگره‌های بین‌المللی نیستند که درباره آن تصمیم می‌گیرند بلکه نتیجه مبارزه بین احزاب هر کشور است.

نمونه بارزی از نقطه نظرات به غایت نادرست رفیق پلخانف درباره این موضوع در مقاله وی در شماره ۱۲ (۱۹۰۷) نشریه سورمنی میر* (۶) عرضه شده است. در صفحه ۵۵، پلخانف به لوناچارسکی رجوع می‌دهد که می‌گفت رویونیست‌های آلمانی بی‌طرفی سندیکاها را موعظه می‌کردند. پلخانف به لوناچارسکی پاسخ می‌دهد: «رویونیست‌ها می‌گویند سندیکاها باید بی‌طرف باشند، ولی منظورشان از این حرف اینست که باید از سندیکاها جهت مبارزه بر علیه مارکسیسم ارتدکس استفاده کرد.» و پلخانف چنین نتیجه می‌گیرد: «پایان بخشیدن به بی‌طرفی سندیکاها فایده‌ای ندارد. اگر ما سندیکاها را بطور تنگاتنگ و اکیداً به حزب وابسته گردانیم، و اگر "ایدئولوژی" رویونیستی در حزب پیروز شود، حذف بی‌طرفی سندیکاها تنها پیروزی جدیدی خواهد بود برای "انتقادات به مارکس"».

این نوع استدلال، نمونه یک روش بسیار متداول نزد پلخانف می‌باشد، روشی مبتنی بر گریز زدن از مسئله و پرده پوشی بر روی جوهر اساسی بحث. اگر در حزبی ایدئولوژی رویونیستی واقعاً پیروز شود، پس آن حزب دیگر، حزب سوسیالیست طبقه کارگر نیست. مسئله به هیچ وجه بر سر نحوه شکل‌گیری حزب و مبارزات و انشعاباتی که در جریان آن به وقوع می‌پیوندند نیست. مسئله بر سر اینست که در هر کشور سرمایه داری یک حزب سوسیالیست و سندیکاها وجود دارند، و وظیفه ما تعریف روابط اساسی بین آنها می‌باشد. منافع طبقاتی بورژوازی بطور غیرقابل اجتناب به کوشش برای این می‌انجامد که فعالیت سندیکاها را به اقداماتی محدود و محقر در چارچوب نظم اجتماعی موجود تنزل داده، از ایجاد هر رابطه‌ای میان آنان و سوسیالیسم جلوگیری به عمل آورد؛ و تئوری بی‌طرفی سندیکاها پوشش ایدئولوژیک این کوشش‌های بورژوازی است. رویونیست‌های درون حزب سوسیال دموکرات به هر ترتیب که شده همیشه راهی برای خود در جامعه سرمایه داری خواهند یافت.

مسئله، هنگام تولد جنبش سیاسی و سندیکایی کارگران در اروپا، حمایت از بی‌طرفی سندیکاها به عنوان وسیله‌ای برای گسترش پایه اولیه مبارزات پرولتاری در زمانیکه این مبارزات نسبتاً تکامل چندانی نیافته بود و بورژوازی هم نفوذ همه جانبه‌ای بر روی سندیکاها نداشت، امکان پذیر بود. ولی در حال حاضر از نقطه نظر سوسیال دموکراسی بین‌المللی، دفاع از چنین موضعی کاملاً نادرست است. وقتی که آدم این تضمین دهی پلخانف را می‌خواند که می‌گوید: «مارکس امروز هم طرفدار بی‌طرفی سندیکاها در آلمان می‌بود»، تنها می‌تواند لبخند بزند؛ بخصوص هنگامی که چنین عقیده‌ای به اتکاء استنباط یکجانبه‌ای از یک «نقل قول» از مارکس بیان می‌شود و مجموع و ماهیت بیانات مارکس و روح این آموزش نادیده گرفته میشود.

پلخانف می‌نویسد: «من طرفدار بی‌طرفی، آنگونه که بیل آن را درک می‌کند هستم، و نه به مفهوم رویونیستی آن». چنین بیانی معادل قسم خوردن به بیل و کماکان در گل و لای فرو رفتن است. لازم به گفتن نیست که بیل در جنبش بین‌المللی کارگری از آنچنان اقتداری برخوردار است و به عنوان یک رهبر آنچنان تجربه‌ای در عمل کسب کرده است، و بالاخره به

* Sovremenny Mir

عنوان یک سوسیالیست آنچنان در فکر منافع مبارزات انقلابی است، که هر بار برایش پیش آمده که گامی به خطا بردارد، در ۹۹٪ موارد شخصاً خودش را از مرداب بیرون کشیده و دیگران که خواسته‌اند به دنبال او بروند را نیز از آن نجات داده است. بیل هنگامی که در دفاع از برنامهٔ ارضی رویونیستها در برسلو* (در ۱۸۹۵) به ولمار پیوست، هنگامی که بر روی ضرورت تفکیک اصولی میان جنگهای تهاجمی و تدافعی اصرار ورزید (در اسن)، و همچنین هنگامی که اعلام نمود که حاضر است «بی طرفی» سندیکاها را به عنوان یک قانده علم کند، اشتباه کرد. ما بر این باور هستیم که اگر پلخانف فقط همراه بیل در باتلاق گرفتار آید، این برای او نه به دفعات متعدد و نه در زمانهای طولانی رخ نخواهد داد. معذک ما هنوز معتقدیم که از بیل، هنگامی که مرتکب اشتباه می شود، نباید تقلید کرد.

گفته می شود که اگر بخواهیم تمامی کارگرانی را که به لزوم بهبود وضع مادیشان پی برده‌اند، متحد سازیم، بی طرفی ضروری است، و این نکته‌ای است که پلخانف بطور خاص بر آن تأکید دارد. اما کسانی که چنین استدلال می کنند، فراموش می نمایند که مرحلهٔ کنونی تکامل تضادهای طبقاتی لزوماً، حتی در مسئلهٔ چگونگی به دست آوردن این بهبودی در محدودهٔ جامعهٔ معاصر، «اختلافات سیاسی» را به همراه دارد. برخلاف تئوری ای که معتقد به ضرورت ایجاد پیوندهای نزدیک بین سندیکاها و سوسیال دموکراسی انقلابی می باشد، تئوری بی طرفی بطور اجتناب ناپذیر به انتخاب آنچنان ابزاری جهت کسب این بهبودی خواهد رسید که تضعیف مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا را به دنبال خواهد داشت. یک مثال برجسته (که اتفاقاً مربوط به ارزیابی یکی از جالبترین حوادث جنبش کارگری مدرن است) به وسیلهٔ همین شماره «سورمنی میر» ارائه شده که در آن پلخانف از بی طرفی دفاع می کند. در کنار پلخانف آقای E.P. را مشاهده می کنیم که مشغول مداحی ریچارد بل، رهبر شناخته شده کارکنان راه آهن انگلیس، می باشد که با یک توافقنامه به جدال میان کارگران و رؤسای کمپانی های راه آهن خاتمه داد. بل در این نشریه به مقام «روح تمامی جنبش کارگری راه آهن» مفتخر شده است. آقای E.P. می نویسد: «کوچکترین تردیدی نیست که به برکت تاکتیک آرام، سنجیده و متعادل، بل توانسته است اعتماد مطلق انجمن آمیختهٔ خدمهٔ راه آهن را که اعضایش حاضرند بدون تردید رهبری او را بپذیرند به دست آورده است.» («سورمنی میر» شماره ۱۲ صفحه ۷۵). چنین استنباطی اتفاقی نبوده و در اساس با تئوری بی طرفی - که هدف از اتحاد کارگران را نه مبارزه به منظور پیشبرد جنبش رهایی پرولتاریا بلکه بمنظور بهبود وضعیتشان می بیند - بی ارتباط نمی باشد. اما این نقطه نظر به هیچ وجه با نقطه نظرات سوسیالیستهای انگلیسی مطابقت ندارد و آنان احتمالاً بسیار متعجب می شدند اگر مطلع می گردیدند که مداحان بل، بدون اینکه با اعتراضی مواجه شوند، در همان نشریه‌ای مقاله می نویسند که منشویکهای شناخته شده‌ای از قبیل پلخانف، یوردانسکی و شرکاء.

روزنامه سوسیال دموکرات انگلیسی بنام عدالت (۷) در سرمقاله ۱۶ نوامبر خود دربارهٔ توافقنامه بین بل و کمپانی های راه آهن چنین می نویسد: «ما، همصدا با تقریباً همهٔ اعضاء سندیکاها، این به اصطلاح قرارداد صلح را اکیداً محکوم می کنیم ... این قرارداد تمام دلایل وجودی اتحادیه را از بین می برد ... این قرارداد مضحک ... نمی تواند برای کارگران الزام آور باشد و خوب است که کارگران آنرا بلافاصله ملغی اعلام کنند.» و «بورنت» در شماره بعدی به تاریخ ۲۳ نوامبر در مقاله‌ای تحت عنوان: «باز هم فروخته شدیم!» در مورد همین

* Brasslau

قرارداد چنین نوشت: «سه هفته پیش شرکت متحد کارکنان راه آهن [A.S.R.S.] یکی از قوی ترین سندیکاهای کشور به شمار می رفت؛ اما امروز به یک انجمن امداد تبدیل شده است ... و همه این تغییرات بخاطر آن نبود که کارکنان راه آهن در یک مبارزه شکست خورده اند، بلکه بدین علت بود که رهبران با سازش نقشه مند و یا از روی حماقت آنان را قبل از آغاز مبارزه، به کارفرمایان راه آهن فروختند». و سردبیری روزنامه اضافه می کند که نامه ای با همین مضمون را از طرف «یک برده مزدی کمپانی راه آهن میدلند» دریافت کرده است.

اما شاید اینها نشانه های «تب و تاب» عده ای سوسیال دموکرات «زیاده از حد انقلابی» باشد؟ خیر چنین نیست. [نشریه] لیبر لیدر* (۸)، ارگان حزب میانه رو مستقل کارگری (I.L.P.) که حتی نمی خواهد خود را سوسیالیست بنامد، در شماره ۱۵ نوامبر خود نامه ای از یکی از کارگران سندیکایی راه آهن چاپ نمود که در پاسخ به مداحی های وافر تمام مطبوعات سرمایه داری نسبت به بل (از روزنامه رادیکال اخبار رینولدز گرفته تا روزنامه محافظه کار تایمز) اعلام نموده که قرارداد بسته شده از جانب بل «رذیلانه ترین قراردادی بود که تا به امروز در تاریخ سندیکالیسم دیده شده است». و به ریچارد بل «مارشال بازن** جنبش سندیکایی» لقب داده است. در همین شماره، یکی دیگر از کارگران راه آهن خواستار «احضار بل برای پاسخگویی» به خاطر این توافق زیان آوری است که «کارگران راه آهن ... را به هفت سال زندان با اعمال شاقه محکوم می سازد». و سردبیر این روزنامه میانه رو در سرمقاله همین شماره خود این قرارداد را «سدان*** جنبش سندیکایی انگلیس» می نامد.

«هیچگاه فرصتی چنین مناسب پیش نیامده بود تا نیروی کار متشکل، در سطح ملی به نمایش گذاشته شود»، در میان کارگران «اشتیاقی بی نظیر» همراه با میل به مبارزه مستولی شده بود. مقاله با مقایسه ای درآورد بین فقر مهلک کارگران با پیروزی «آقای لوید جرج [وزیر کابینه ای که نقش نوکری سرمایه داران را به عهده دارد] و آقای بل که برای تدارک ضیافتها می شتابد» خاتمه می یابد.

تنها اپورتونیستهای افراطی - فابینها - اعضای یک سازمان مطلقاً روشنفکری، بودند که این قرارداد را تأیید نمودند و حتی مجله The New Age - که هوادار فابینها هستند - از خجالت صورتش سرخ بود و این نشریه از روی ناچاری اقرار کرد که گرچه روزنامه بورژوا محافظه کار تایمز بیانیه کمیته اجرائی جامعه فابینها را به صورت کامل درج کرده بود، اما در عوض به غیر از این آقایان، «هیچ سازمان سوسیالیستی، هیچ اتحادیه ای و هیچ رهبر کارگری شناخته شده ای» (شماره ۷ دسامبر صفحه ۱۰۱)، به نفع موافقتنامه موضع گیری نکرده بود.

اینست نمونه ای از بکار بستن تئوری بی طرفی به وسیله یک همکار آقای پلخانف، آقای E.P. مسئله دیگر بر سر «اختلافات سیاسی» نبود، بلکه بر سر بهبود شرایط کارگران در جامعه موجود بود. همه بورژوازی انگلستان، فابینها و آقای E.P. با چنین «بهبودی» به قیمت سر باز زدن از مبارزه و به اختیار سرمایه درآمدن، موافقت کردند؛ همه سوسیالیستها، همه کارگران سندیکاهای، طرفدار مبارزه مشترک کارگران بودند. آیا اکنون پلخانف می خواهد به طرفداری از «بی طرفی» بجای پیوند نزدیک سندیکاهای و حزب سوسیالیست ادامه بدهد؟

* Labour Leader

** Bazaine

مطابق با متن روزنامه «پرولتاری» شماره ۲۲ (سوم مارس) ۱۹ فوریه ۱۹۰۸ ترجمه شده از جلد ۱۳ مجموعه آثار لنین صفحات ۴۶۰-۴۶۹ - متن انگلیسی

توضیحات

- ۱- مقاله لنین با نام «بی طرفی سندیکاها» با کمی تلخیص در مجموعه «O Veianiakh Vremeni» (به معنی: «روح زمان»، سن پترزبورگ، ۱۹۰۸، انتشارات Tvortchestvo به معنی: «ایجاد») درج گردید. در این مجموعه مقاله چنین امضاء شده بود: و. ایلین.
- ۲- قطعنامه کمیته مرکزی حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه درباره سندیکاها در شماره ۲۱ «پرولتاری» مورخ ۱۳ (۲۶) فوریه ۱۹۰۸ به چاپ رسید.
- این قطعنامه به اعضای حزب رهنمود میداد که در درون سازمانهای سندیکایی، گروههای حزبی را سازماندهی کرده و در این گروهها تحت رهبری مراکز محلی حزب کار کنند. در مواردی که تضییقات پلیس امکان تشکیل سندیکاها یا بازسازی سازمانهای سندیکایی از هم پاشیده را ندهد، کمیته مرکزی پیشنهاد می کرد که هسته‌های سندیکایی و سندیکاها به صورت مخفیانه سازماندهی شوند. در مورد سازمانهای قانونی از قبیل تعاونیهای امداد، جمعیت مبارزه با مشروبات الکلی و غیره ... قطعنامه کمیته مرکزی به سازمانهای محلی حزب رهنمود میداد که درون آنها «گروههای مستحکم سوسیال دموکرات را برای پیش برد فعالیت حزب در بین توده‌های هر چه وسیع تری از پرولتاریا» ایجاد کنند. برای خنثی کردن هر گونه اقدام منشویکها مبنی بر تعبیر این بخش از قطعنامه در یک جهت اپورتونیستی، قطعنامه تأکید می کرد که باید لزوماً توضیح داد که «فعالیت سازمانیافته پرولتاریا نمی تواند در چارچوب این انجمن ها محدود گردد» و وجود قانونی سندیکاها «نباید وظایف مبارزاتی سازماندهی پرولتاریا در سندیکاها را کم ارزش نماید». («پرولتاری» شماره ۲۱، مورخ ۱۳ (۲۶) فوریه ۱۹۰۸، صفحه ۴).
- ۳- «ناخ وک» (قرن ما) روزنامه‌ای بود که به عنوان تعبیر عامیانه ارگان کادتهای چپ «تاواریش» در بین سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۸ در پترزبورگ منتشر می گردید.
- ۴- «وپریود» (به پیش)، روزنامه بلشویکی کارگری بود که به وسیله لنین رهبری می شد و بطور غیرقانونی توسط هیئت سردبیری «پرولتاری» بین ۱۰ (۲۳) سپتامبر ۱۹۰۶ تا ۱۹ ژانویه (اول فوریه) ۱۹۰۸ در ویبورگ چاپ می شد و ۲۰ شماره آن منتشر گردید. «وپریود» برنامه حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه را به زبانی ساده و قابل درک برای جمع وسیعی از خوانندگان کارگر و دهقان تبلیغ می کرد و ضمن توضیح تاکتیک سوسیال دموکراتهای انقلابی، یعنی بلشویکها، در عین حال تمام ضرباتی را که تاکتیک اپورتونیستی منشویکها و اس ارها می توانست موجب گردد، بیان می کرد. این روزنامه جای مهمی را به مسائل کارگری (اعتصابات، مبارزه علیه بستن کارخانه‌ها (Lock Out)*، فعالیت سندیکایی)،

* «Lock Out» اصطلاح انگلیسی است که در فرانسه نیز به همین ترتیب به کار می رود. به معنی تهدیدات کارفرمایان مبنی بر تعطیل کردن کارگاهها به منظور خنثی کردن خطر اعتصابات و فرونشاندن جنبش کارگری - مترجم.

به مبارزات دهقانان برای زمین و به جنبشهای درون ارتش، اختصاص می داد؛ بزرگترین وقایع جنبش کارگری بین المللی در آن بطور وسیعی تفسیر می شد. ستونهای بسیار زیادی به زندگی حزب اختصاص یافته بود: تفسیرهایی درباره تصمیمات پنجمین کنگره حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه (کنگره لندن)، درباره تصمیمات کنفرانسهای کشوری، شهری و منطقه‌ای؛ «وپریود» پیوندهای فشرده‌ای با خوانندگان کارگر خود برقرار کرده بود.

این روزنامه مقالات بسیاری را به قلم لنین چاپ نمود.

۵- کتاب (M. Hendelman) M. Jacoby & (D. Rosenblum) D. Firsov تحت عنوان: «بازبینی برنامه ارضی و اثبات آن» در سال ۱۹۰۸ در مسکو توسط انتشارات «ERA» منتشر شد، اما توقیف گردید و نقدی که لنین می خواست در روزنامه «پرولتری» درباره این کتاب بنویسد هیچگاه نوشته نشد.

۶- «Sovremenny Mir» (دنیای معاصر) مجله ماهانه ادبی، علمی و سیاسی؛ از اکتبر ۱۹۰۶ تا اکتبر ۱۹۱۸ در پترزبورگ منتشر شد. منشویکها، از جمله پلخانف فعالانه در نگارش آن شرکت کردند. در دوران اتحاد با پلخانفیستها و در اوائل ۱۹۱۴ بلشویکها نیز با این نشریه همکاری کردند.

در مارس ۱۹۱۴، این نشریه مقاله لنین بنام «باز هم یک نابودی سوسیالیسم» را چاپ کرد (رجوع شود به کلیات آثار، پاریس - مسکو، جلد ۲۰، صفحات ۱۹۳ تا ۲۱۶). در جریان جنگ اول جهانی این نشریه به ارگان سوسیال شووینیستها تبدیل شد.

۷- عدالت «Justice» مجله هفتگی بود که بین ژانویه ۱۸۸۴ و اوائل ۱۹۲۵ در لندن منتشر می شد. ابتدا ارگان فدراسیون سوسیال دموکرات بود و سپس از ۱۹۱۴ به بعد به ارگان حزب سوسیالیست بریتانیا بدل گردید.

۸- «Labour Leader» (رهبر کارگری) مجله هفتگی حزب مستقل کارگری بود و از ۱۸۹۱ منتشر می شد. از سال ۱۹۴۵، Socialist Leader نامیده شد.

کارگران انگلیسی و آلمانی برای صلح تظاهرات می کنند (۱)

بطوری که همه می دانند، در انگلیس و آلمان مدتهاست که فعالیت شووینیستی به وسیله روزنامه‌های بورژوا، بخصوص روزنامه‌های بازاری تعقیب می شود که در آنها این دو کشور، یکی بر علیه دیگری برانگیخته می شوند. رقابت بین سرمایه داران انگلیسی و آلمانی در بازار جهانی بیش از پیش شدید می شود. تفوق پیشین انگلیس و سلطه تقسیم نشده آن در بازار جهانی چیزی مربوط به گذشته می گردد. آلمان یکی از ممالک سرمایه داری است که بخصوص با سرعت رشد می کند، و محصولات آن به مقیاس دائم التزایدی در خارج بازار می جویند. مبارزه برای مستعمره و تضاد منافع تجاری در جامعه سرمایه داری از دلایل عمده جنگ می شود. بنابراین جای تعجب نیست که سرمایه داران هر دو کشور، جنگ بین آلمان و انگلیس را اجتناب ناپذیر می دانند، و نظامیان در هر دو جانب آنرا کاملا مطلوب فرض می کنند. جینگوهای (۲) انگلیسی می خواهند قدرت یک رقیب خطرناک را با نابود کردن قدرت دریایی آلمان که هنوز بی اندازه ضعیف تر از انگلیس است کاهش دهند. یونکرهای آلمان و ژنرالها، به

سرکردگی ویلهلم دوم بوربون بدین امید که قادر خواهند بود که از برتری تعداد افراد خود در نیروهای زمینی سود جویند، و بدین امید که غریو پیروزیهای نظامی نارضائی روزافزون توده‌های کارگر را فرو خواهد نشاند و از تشدید مبارزه طبقاتی در آلمان جلوگیری خواهد کرد، در پی جنگ هستند.

کارگران انگلیسی و آلمانی تصمیم گرفتند که بر علیه خطر جنگ علناً اقدام کنند. مدتی مدید است که نشریات کارگری در هر دو کشور مبارزه‌ای خستگی ناپذیر را بر علیه شووینیسیم و نظامی گری ادامه داده‌اند. اما آنچه که اکنون مورد نیاز است ابراز مؤثرتر خواست طبقه کارگر است تا بیان آن به وسیله ارگانهای مطبوعاتی. کارگران انگلیسی تصمیم گرفتند که یک هیئت نمایندگی به برلین بفرستند تا در یک تظاهرات عظیم که هدفش اعلام تصمیم توأم طبقه کارگر هر دو کشور مبنی بر اعلام جنگ علیه جنگ بود، شرکت کنند.

تظاهرات در روز یکشنبه ۲۰ سپتامبر (بنابر تقویم قدیم، هفتم) در برلین صورت گرفت. اینبار نمایندگان کارگران انگلیسی توانستند که کارگران برلین را بدون مخالفت و مشکلی مورد خطاب قرار دهند. دو سال پیش وقتی که ژ. ژائور می خواست به نمایندگی طبقه کارگر فرانسه، در یک گردهم آیی توده‌ای سوسیال دمکراتیک در برلین با کارگران آلمان صحبت کند و علیه جینگوهای بورژوا اعتراض کند، حکومت آلمان او را از این کار منع کرد. اینبار حکومت آلمان جرأت بیرون راندن هیئت نمایندگی کارگران انگلیس را نکرد.

جلسه عظیمی از کارگران در یکی از بزرگترین تالارهای برلین برپا شد. حدود پنج هزار نفر بلافاصله در این تالار اجتماع کردند، و اضافه جمعیت مرکب از چندین هزار تن دیگر، زمینها و خیابانهای اطراف را اشغال کردند. مأموران حفظ نظم جلسه که بازوبندهای سرخی بر بازو داشتند حفظ نظم را بر عهده گرفتند. رفیق لژین، رهبر مشهور اتحادیه‌های کارگری آلمان (که «آزاد» خوانده می شوند، ولی عملاً اتحادیه‌های سوسیال دمکرات هستند)، به هیئت نمایندگی انگلیسی از طرف تمام طبقه کارگر سازمان یافته سیاسی و صنعتی آلمان، خوش آمد گفت. او گفت که ۵۰ سال قبل کارگران فرانسوی و انگلیسی برای صلح تظاهرات کردند. در آنزمان آن پیشقدمان سوسیالیست به وسیله توده‌های سازمان یافته پشتیبانی نشدند. امروز انگلستان و آلمان روی هم دارای ارتشی مرکب از ۴.۳ میلیون کارگر سازمان یافته‌اند. از طرف این ارتش بود که اکنون هیئت نمایندگی انگلیس و گردهم آیی برلین صحبت کرد و اعلام داشت که تصمیم جنگ یا صلح در دست طبقه کارگر قرار دارد.

یکی از اعضای هیئت نمایندگی انگلیس به نام مدیسون در نطق جوابیه خود فعالیت جنگجویانه رسوایی را که به وسیله بورژوازی تعقیب می شود محکوم کرد و خطاییه‌ای را از طرف کارگران انگلیسی تسلیم کارگران آلمانی کرد، که به وسیله ۳۰۰۰ کارگر امضا شده بود. سخنگو اضافه کرد که نمایندگان هر دو جناح جنبش کارگری انگلیس در میان امضاء کنندگان وجود دارند (یعنی هم سوسیال دمکراتها و هم طرفداران حزب مستقل کارگر که هنوز دارای نقطه نظر محکم سوسیالیستی نیستند). خطاییه خاطر نشان می کرد که جنگها در خدمت طبقات دارا هستند. توده‌های کارگر تحمل تمام بارهای سنگین جنگ را می کنند. طبقات دارا از مصیبت‌های ملی سودجویی می کنند. بگذار کارگران متحد شوند تا بر علیه نظامیگری بجنگند و صلح را تضمین نمایند!

پس از نطق سایر اعضای هیئت نمایندگی انگلیس و یک نماینده حزب سوسیال دمکرات آلمان، ریچارد فیشر، جلسه با به اتفاق آراء پذیرفتن قطعنامه‌ای مبنی بر نکوهش «سیاست خودخواهانه و کوتاه بینانه طبقات حاکم و استثمارگر» و اعلام آمادگی برای عمل کردن بر طبق قطعنامه

کنگره بین الملل اشتوتگارت یعنی نبرد بر علیه جنگ با تمام وسائل، خاتمه یافت. جلسه در حالیکه کارگران سرود مارس را می خواندند با نظم ختم شد. تظاهرات خیابانی انجام نگرفت. پلیس برلین و مقامات نظامی محلی نا امید گشتند. این از خصوصیت‌های رژیم آلمان است که آرام ترین تظاهرات کارگران باید همراه با نمایش پلیس و ارتش باشد. به یادگان برلین آماده باش داده شده بود. دسته‌های سربازان در بخشهای شهر بر طبق نقشه‌های مؤکد تمرکز داده شده بودند، عمدتاً چنانکه پناهگاهها و تعدادشان به آسانی قابل تشخیص نبود. واحدهای پلیس در خیابانها و میدانهای مجاور تالار جلسه گشت می زدند، بخصوص جاده‌ای که از آنجا به قصر سلطنتی ختم می شد. قصر سلطنتی به وسیله پلیس در لباسهای عادی و سربازان که در حیاطهای قصر پنهان شده بودند احاطه شده بود. با نظام پیچیده‌ای پلیس برای کشیک دادن سازمان داده شده بود و دسته‌های پلیس در خیابانها پرسه می زدند؛ افسران پلیس به تمام محلهای «مهم» اعزام شده بودند؛ پلیسهای دوچرخه سوار به منزله خبرگیر عمل کردند و مقامات نظامی را از هر قدمی که «دشمن» برمی داشت آگاه می کردند؛ پلها و معبرها در تحت سه برابر محافظت قرار داده شده بودند. وروارتس (Vorwarts) هنگام اظهار نظر درباره تمام این اقداماتی که به وسیله حکومت ویلهلم دوم صورت گرفت به طنز نوشت: «آنها به پاسبانی از سلطنتی که در معرض تهدید است پرداختند».

ما از جانب خود می افزائیم که این یک تمرین بود. ویلهلم دوم و بورژوازی آلمان تمرین یک نبرد نظامی با طبقه کارگر شورشی را می کردند. چنین تمرینهایی در هر حال و بی شک هم برای توده‌های کارگر مفید است و هم برای سربازان آنطور که سرود کارگران فرانسوی می گوید «این یک موفقیت خواهد بود!». تمرینهای تکراری، شاید با آهستگی بسیار، اما با اطمینان بسیار به نقطه اوج عظیم تاریخی ختم می شوند.

نوشته شده در ۸ (۲۱) سپتامبر ۱۹۰۸
کلیات آثار لنین، جلد ۱۵

توضیحات

- ۱- این مقاله توسط لنین در ارتباط با گردهم آیی کارگری که در ۷ (۲۰) سپتامبر ۱۹۰۸ برای اعتراض علیه تهدید جنگ تشکیل شده بود، نوشته شده است. قرار بود که این مقاله در شماره ۳۶ نشریه پرولتاری منتشر شود اما هیچگاه انتشار نیافت.
- ۲- jingo – ناسیونالیست افراطی جنگ طلب.

از « میتینگ دفتر بین المللی سوسیالیست »

... تمام وقت روز بعد به وسیله میتینگ دفتر بین المللی سوسیالیست گرفته شد. نخستین ماده دستور جلسه، یعنی پذیرفتن حزب کارگر بریتانیا، تمام وقت نشست صبح را گرفت. بنابر مقررات بین الملل، سازمانهایی که قابل پذیرفته شدن به عضویت هستند، عبارتند از، اولاً احزاب سوسیالیستی که مبارزه طبقاتی را می پذیرند، و دوماً سازمانهای کارگری که نقطه نظر

آنها مبارزه طبقاتی است (یعنی اتحادیه‌های کارگری). حزب کارگر که جدیداً در مجلس عوام بریتانیا تشکیل شده است خود را آشکارا سوسیالیست نمی خواند، و صریحاً و قطعاً اصول مبارزه طبقاتی را نمی پذیرد (که، در پرانتز بگوئیم، سوسیال دمکراتهای بریتانیا از این حزب می خواهند که آن را بپذیرد). احتیاج به گفتن نیست که این حزب کارگر بطور کلی در بین الملل و بخصوص در کنگره سوسیالیستی اشتوتگارت پذیرفته شد. به جهت آنکه، در حقیقت این حزب سازمانی از نوع مختلط است، که مابین دو نوع، که در بندهای ۱ و ۲ مقررات بین الملل تشریح شده قرار می گیرد، این حزب معرف سیاسی اتحادیه‌های کارگری بریتانیا است. در هر صورت مسئله پذیرش این حزب مطرح شد، و به وسیله خود حزب در هیئت به اصطلاح حزب کارگر مستقل مطرح شد (I.L.P.)، بطوری که انگلیسیها آنرا می خوانند، که یکی از دو بخش فرعی بخش انگلیسی بین الملل است. بخش فرعی دیگر فدراسیون سوسیال دمکراتیک [S.D.F] است. حزب مستقل کارگر پذیرفتن **مستقیم** حزب کارگر، به منزله یک سازمان وابسته به بین الملل را تقاضا کرد. بروس گلایزر نماینده آن بر اهمیت بسیار زیاد این نمایندگی صدها هزار کارگر سازمان یافته که پیوسته با اطمینان به جانب سوسیالیسم در حرکتند، در پارلمان، اصرار کرد. او به اصول و فرمولها با نظر تحقیرآمیز می نگریست. کائوتسکی، در جواب او، خود را از این طرز رفتار اهانت آمیز نسبت به اصول و هدفهای نهایی سوسیالیسم مبرا کرد، اما کاملاً از پذیرش حزب کارگر به عنوان حزبی که مبارزه طبقاتی را در عمل دامن می زند پشتیبانی کرد. کائوتسکی قطعنامه زیر را مطرح نمود:

« از آنجایی که بر طبق قطعنامه‌های پیشین کنگره بین الملل، تمام سازمانهایی که نقطه نظر مبارزه طبقاتی طبقه کارگر را قبول کرده و ضرورت کار سیاسی را پذیرفته‌اند به عضویت پذیرفته شده‌اند، دفتر بین الملل اعلام می دارد که حزب کارگر انگلیس به کنگره بین المللی سوسیالیستی پذیرفته می شود، به جهت آنکه، در حالی که صریحاً مبارزه طبقاتی طبقه کارگر را نمی پذیرد، اما در عمل حزب کارگر است که این مبارزه را انجام می دهد و نقطه نظر آنرا می پذیرد، زیرا حزبی سازمان یافته مستقل از احزاب بورژوازی است.» کائوتسکی به وسیله اطریشی ها، وایلانت‌های گروه فرانسوی و بطوری که رأی گیری نشان داد، با اکثریت ملل کوچک پشتیبانی شد. مخالفت اول به وسیله هایندلمان، نماینده فدراسیون سوسیال دمکراتیک انگلیس ابراز شد، که خواستار آن شد که وضع حاضر حفظ شود تا آنکه حزب کارگر صریحاً اصول مبارزه طبقاتی و سوسیالیسم را بپذیرد؛ آنگاه از طرف روسل (دومین نماینده فرانسوی و پیرو گوسد)، روبانویچ از حزب سوسیالیست رولوسیونر و اورامف نماینده جناح انقلابی سوسیالیستهای بلغار.

من اجازه صحبت گرفتم تا به اولین بخش قطعنامه کائوتسکی بپیوندم. من استدلال کردم که غیر ممکن بود که پذیرش حزب کارگر را رد کنیم، یعنی، معرف پارلمانی اتحادیه‌های کارگری، چون کنگره قبلاً تمام اتحادیه‌های کارگری از هر قبیله را پذیرفته است، حتی آنها که به خود اجازه داده‌اند که به وسیله نمایندگان بورژوازی در پارلمان نمایندگی شوند. اما، گفتم که قسمت دوم قطعنامه کائوتسکی غلط است، زیرا در **عمل**، حزب کارگر در واقع مستقل از لیبرالها نیست و یک سیاست کاملاً مستقل طبقاتی را دنبال نمی کند، بنابراین من پیشنهاد اصلاحی می کنم مبنی بر اینکه پایان قطعنامه که با کلمه «زیرا» شروع می شود باید به صورت زیر خوانده شود:

« زیرا که آن [حزب کارگر] معرف نخستین قدم از طرف سازمانهای واقعاً کارگری بریتانیا در جهت یک سیاست طبقاتی آگاهانه و در جهت یک حزب **سوسیالیست** کارگری است.» من این اصلاح را تقدیم دفتر کردم، اما کائوتسکی آنرا نپذیرفت و در نطق بعدی خود اظهار داشت که

دفتر بین الملل نمی تواند تصمیماتی بر مبنای «آرزوها» بگیرد. اما مبارزه عمده بین حامیان و مخالفان کل قطعنامه کائوتسکی بود. وقتی که قطعنامه در شرف رأی گیری بود ادلر پیشنهاد کرد که قطعنامه به دو بخش تقسیم شود. چنین شد، و هر دو بخش به وسیله دفتر بین الملل تصویب شد: قسمت اول با سه رأی مخالف و یک رأی ممتنع، و قسمت دوم با چهار رأی مخالف و یک رأی ممتنع، بدین ترتیب پیشنهاد کائوتسکی تصمیم دفتر گردید. روبانویچ در هر دو رأی گیری، رأی ممتنع داد. بگذارید اضافه کنم که ادلر، که بعد از من و قبل از نطق دوم کائوتسکی صحبت کرد به شکل زیر به من جواب داد - من از نشریه ارگان سوسیالیستهای بلژیک، «مردم» نقل می کنم، که مفصل ترین و دقیق ترین گزارشها را از این نشست داد: «پیشنهاد لنین و سوسه کننده است [seduisante، ادلر گفت verlockend اغوا کننده]، اما نمی تواند ما را وادار کند فراموش کنیم که حزب کارگر اکنون خارج از احزاب بورژوازی است. این وظیفه ما نیست که قضاوت کنیم که چگونه چنین کرده است. ما واقعیت پیشرفت را می پذیریم.»

چنین بود جوهر بحث در دفتر بین الملل درباره مسئله مورد گفتگو. من اکنون به خود این اجازه را می دهم که با تفصیل بیشتر به این بحث بپردازم، تا موضعی را که گرفته ام برای خوانندگان پرولتاری شرح دهم. استدلالی که به وسیله ادلر، و کائوتسکی عنوان شد نتوانست مرا قانع کند، و من هنوز فکر می کنم که آنها اشتباه کردند. با اظهار این مطلب در قطعنامه که حزب کارگر «صریحاً مبارزه طبقاتی طبقه کارگر را نمی پذیرد»، کائوتسکی بدون شک انعکاس صدای «آرزوی» معین و «قضاوت» معینی بود، یعنی آنکه اکنون سیاست حزب کارگر چیست و آن سیاست چه باید باشد. اما کائوتسکی این را **غیرمستقیم** بیان کرد، و آنرا به چنان شیوه ای بیان کرد که بیانش در مجموع اولاً ماهیتاً غلط بود، و دوماً مبنایی برای سوء تعبیر عقیده او به دست می داد. اینکه با جدا ساختن خود در پارلمان (نه در ضمن انتخابات! نه در کل سیاست! نه در تبلیغ و تهییج!) از احزاب بورژوازی، حزب کارگر بریتانیا نخستین قدمها را به جانب سوسیالیسم و به جانب سیاست طبقاتی سازمانهای توده ای طبقه کارگر برمی دارد، غیرقابل بحث است. این یک «آرزو» نیست، بلکه یک حقیقت است. حقیقتی که ما را مجبور می کند که حزب کارگر را در بین الملل بپذیریم، زیرا که ما هم اکنون اتحادیه های کارگری را در آن پذیرفته ایم. سرانجام، دقیقاً چنین فرمول بندی است که صدها هزار کارگر انگلیسی را که بی شک تصمیمات بین الملل را ارج می نهند اما هنوز سوسیالیستهای کامل نشده اند، مجبور می کند که دوباره درباره این مسئله بیاندیشند که چرا آنان را کسانی در نظر می گیرند که فقط اولین قدم را برداشته اند، و قدمهای بعدی در طول این راه چه باید باشند. فرمول بندی من حتی سایه این ادعا هم نیست که بین الملل باید عهده دار حل مشکلات مفصل و مشخص یک جنبش کارگری ملی گردد، عهده دار آن گردد که تعیین کند چه وقت قدمهای بعدی باید برداشته شوند، و این قدمها چه باید باشند. اما اینکه بطور کلی لازمست قدمهای بعدی در ارتباط با حزبی که صریحاً و به روشنی اصول مبارزه طبقاتی را قبول نمی کند، برداشته شوند، باید پذیرفته شود. کائوتسکی در قطعنامه خود، بجای قبول مستقیم، این مطلب را بطور غیرمستقیم قبول می کند. چنان به نظر می رسد که گویا بین الملل تصدیق می کند که حزب کارگر در عمل یک مبارزه طبقاتی پیگیر را انجام می دهد، گویی برای یک سازمان کارگری کافیسست که یک گروه کارگری جداگانه در پارلمان تشکیل دهد تا در کل کارهایش از بورژوازی مستقل گردد!

در مورد این مسئله، هایندلمان، روسل، روبانویچ و اورامف بدون شک موضعی باز هم اشتباه تر داشتند (که روبانویچ با رأی ممتنع خود برای هر دو بخش قطعنامه نه تنها چیزی را تصحیح نکرد، بلکه ایجاد سردرگمی کرد). وقتی که اورامف اعلام داشت که پذیرفتن حزب کارگر یعنی

تشویق فرصت طلبی، نظری را بیان کرد که به طرز خیره کننده‌ای غلط بود. تنها لازمست که نامه‌های انگلس به سورژ (Sorge) را بخاطر آوریم. انگلس سالها به شدت اصرار کرد که سوسیال دمکراتهای انگلیس به رهبری هایندمان، با عمل کردن به مانند سکتاریستها مرتکب اشتباه می شدند، آنها قادر نبودند که خود را با غریزه طبقاتی نا آگاهانه اما قدرتمند اتحادیه‌های کارگری پیوند دهند و مارکسیسم را تبدیل به یک «دگم» می کردند، در حالیکه مارکسیسم باید «راهنمایی برای عمل باشد». وقتی که شرایط عینی ای وجود دارد که رشد آگاهی سیاسی و استقلال طبقاتی توده‌های کارگر را کند می کند شخص باید قادر باشد که با صبر و ثبات قدم دست در دست آنها کار کند، در اصول هیچگونه امتیازی ندهد اما از فعالیت درست در میان توده‌های کارگر خودداری نکند. این درسهای انگلس با حوادث بعدی تأیید شدند، وقتی که اتحادیه‌های کارگری، تنگ نظرانه، آریستوکراتیک، با بی فرهنگی خودخواهانه و دشمنی نسبت به سوسیالیسم انگلیس، که چند خائن تمام عیار به طبقه کارگر تحویل دادند که خود را برای احراز مقام وزارت به بورژوازی فروختند (مانند جان برنز رذل)، در هر حال شروع به حرکت به جانب سوسیالیسم کردند، گرچه این حرکت به طرز ناانگار، ناپیوسته و کج و معوج است، باز هم به جانب سوسیالیسم پیش می روند. تنها کوران نمی توانند ببینند که اکنون سوسیالیسم به سرعت در میان طبقه کارگر انگلیس رشد می کند، سوسیالیسم یک بار دیگر تبدیل به یک جنبش توده‌ای در آن کشور می شود و انقلاب اجتماعی در بریتانیای کبیر نزدیک می شود ...

پرولتاری شماره ۳۷

۱۶ (۲۹) اکتبر ۱۹۰۸

امضاء ن. لنین

مجموعه آثار لنین، جلد ۱۵

از قطعنامه ششمین کنفرانس حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه در پراگ

خصوصیت و اشکال سازمانی کار حزب

با پذیرفتن این مطلب که تجربه سه سال گذشته بدون شک ماده‌های اصلی قطعنامه درباره مشکلات سازمان را که کنفرانس دسامبر (۱۹۰۸) آنرا تصویب کرد تأیید می کند، و با فرض اینکه جهش جدید جنبش طبقه کارگر رشد بیشتر اشکال سازمانی کار حزبی را در مسیری که در آنجا ذکر شده است ممکن می سازد، یعنی، تشکیل هسته‌های غیرقانونی سوسیال دمکراتیک که تا حد ممکن همراه با شبکه‌های وسیعی از انواع انجمنهای قانونی کارگران است، کنفرانس معتقد است که :

۱- برای سازمانهای غیرقانونی حزبی ضروری است که بطور فعال در رهبری مبارزه اقتصادی شرکت کنند (اعتصابات، کمیته‌های اعتصاب و غیره)، و همکاری بین هسته‌های غیرقانونی حزب را در این زمینه با اتحادیه‌های کارگری تضمین نمایند، بخصوص با هسته‌های

سوسیال دمکراتیک در اتحادیه‌های کارگری، و همچنین با رهبران مختلف جنبش اتحادیه‌های کارگری.

۲- مطلوب است که هسته‌های سوسیال دمکراتیکی که در اتحادیه‌هایی بر مبنای **صنعتی** سازمان یافته‌اند، هر گاه که شرایط محل اجازه دهد، در رابطه با شعبه‌های حزب که بر مبنای **ناحیه‌ای** سازمان یافته‌اند عمل کنند.

۳- نشان دادن حداکثر ابتکار در سازمان دادن کار سوسیال دمکراتها و کار در انجمنهای قانونی موجود ضروری است. اتحادیه‌ها، قرائت خانه‌ها، کتابخانه‌ها، انواع مختلف انجمنهای تفریح و سرگرمی کارگران، توزیع نشریه‌های اتحادیه‌های کارگری و راهنمایی نشریات اتحادیه‌های کارگری با افکار مارکسیسم، بکار بردن نطقهای اعضای سوسیال دمکرات در دوما، تعلیم کارگران به عنوان سخنرانان قانونی، ایجاد کمیته‌های کارگری و کمیته‌های سایر رأی دهندگان برای هر ناحیه، هر خیابان و غیره (در رابطه با انتخابات دومای چهارم)، و سازمان دادن کمپین‌های سوسیال دمکراتیک در رابطه با انتخابات مقامات شهرداری و غیره.

۴- ضروری است که کوشش ویژه‌ای بکار برده شود تا هسته‌های غیرقانونی حزب تقویت شوند و تعداد آنها افزایش یابند، و اشکال تازه‌ی سازمانی برای آنها یافته شود که دارای حداکثر امکان انعطاف پذیری می‌باشند، و سازمانهای عمده غیرقانونی حزب را در شهر تأسیس و تقویت کنند و اشکالی از سازمانهای توده‌ای غیرقانونی مثل «مراوده‌ها»، میتینگهای حزبی کارخانه و غیره را گسترش داد.

۵- مطلوب است که محفلهای مطالعاتی به کارهای **عملی** روزانه کشیده شوند. پخش ادبیات غیرقانونی سوسیال دمکراتیک و ادبیات مارکسیستی قانونی و امثال آن.

۶- ضروری است که در نظر داشته باشیم که تبلیغ سیستماتیک از طریق ادبیات سوسیال دمکراتیک و بخصوص پخش منظم روزنامه‌های غیرقانونی حزب، که به فاصله‌های منظم و مرتب منتشر می‌شوند، می‌تواند دارای اهمیت فوق العاده‌ای برای برقراری ارتباطهای سازمانی، هم بین هسته‌های غیرقانونی و هم بین هسته‌های سوسیال دمکراتیک در بین انجمنهای قانونی موجود کارگران باشد.

طرز برخورد حزب با لایحه بیمه دولتی کارگران

۱- سهمی که کارگران مزدبگیر از ثروتی که تولید می‌کنند، به صورت مزد دریافت می‌دارند، چنان بی اهمیت است که به سختی کفاف تهیه ضروری ترین مایحتاج آنها را می‌دهد، بنابراین کارگران از هر نوع فرصت پس انداز کردن بخشی از آنچه که کسب می‌کنند، محروم هستند. در صورتی که قادر به کار نباشند، به دلایل مختلف حادثه، مریضی، پیری یا ناقصی دائمی و همچنین در صورت بیکاری، که با شیوه تولید سرمایه داری بطور جدائی ناپذیری وابسته است، کارگران مجبور به تأمین مخارج خود هستند. بنابراین بیمه کارگران در تمام موارد ذکر شده، اصلاحی است که کل رشد سرمایه داری آنرا لازم می‌دارد.

۲- بهترین شکل بیمه کارگران **بیمه دولتی** است بر مبنای اصول زیر الف) این بیمه در تمام مواردی که کارگران قادر به کار کردن نیستند (حادثه، مریضی، پیری، ناقصی دائمی و تدارکات اضافی برای زنان کارگر در دوره‌های بارداری و زایمان، مزایایی برای بیوه‌ها و

یتیمان در صورت مرگ نان آور) یا در صورت از دست دادن درآمد به علت بیکاری باید زندگی آنها را تأمین کند؛ ب) بیمه باید شامل تمام مزدگیران و خانواده‌های آنان بشود؛ ج) تمام افراد بیمه شده باید حق بیمه‌ای برابر با درآمد کامل خود دریافت کنند و تمام مخارج بیمه باید از طرف صاحبان کار و دولت پرداخت شود؛ د) همه اشکال بیمه باید به وسیله سازمانهای بیمه متحدالشکل از نوع ناحیه‌ای تسلیم شود و بر مبنای اصل مدیریت تمام و کمال این امور به وسیله خود اشخاص بیمه شده استوار باشد.

۳- لایحه حکومت که به وسیله دومای دولتی تصویب شد، در تضاد اساسی با تمام این نیازهای بنیادی یک طرح بیمه معقول است، زیرا الف) این لایحه تنها دو مورد را بیمه می‌کند: تصادف و بیماری؛ ب) فقط شامل بخش کوچکی می‌شود (بر طبق لیبرال ترین محاسبات یک ششم) کارگران روسی، چونکه این لایحه تمام نواحی (سیبری، و به روایت حکومت همچنین قفقاز) و دسته‌ای از کارگران که مخصوصاً محتاج بیمه هستند (کارگران کشاورزی، کارهای ساختمانی، راه آهن، پست و تلگراف و شاگردان مغازه‌ها و غیره) را دربر نمی‌گیرد؛ ج) این لایحه حق بیمه‌ای گدامنشانه در نظر گرفته است (حداکثر خسارتی که می‌پردازد در صورت ناقص شدن کامل در نتیجه حادثه ضمن کار دو سوم درآمد و از آن هم بیشتر بر مبنای سطح درآمد کمتری نسبت به واقعیت حساب شده است) و در ضمن کارگران را مجبور به پرداخت قسمت اعظم مخارج بیمه می‌کند - زیرا طرح چنان است که کارگران را وادار به تأمین نه تنها هزینه بیماری می‌کند بلکه باید هزینه بیمه اتفاقات «کم اهمیت» را که در عمل زیاد رخ می‌دهند نیز بپردازند. این رویه جدید در مقایسه با قانونی کنونی که بر طبق آن خسارت برای صدمات، کاملاً به وسیله صاحبان کار پرداخت می‌شود حتی بدتر نیز هست؛ د) این لایحه مؤسسات بیمه را از هر گونه استقلال محروم می‌کند و آنها را تحت نظارت مشترک کارمندان دولت (دادگاهها و «شورای رسیدگی به امور بیمه») ژاندارمری، پلیس (که علاوه بر اعمال نظارت کلی، به آنها حق هدایت فعالیتهای عملی سازمانهای بیمه و اعمال نفوذ در برگزیدن کارمندان آنها و غیره داده شده است)، و کارفرما (انجمنهای بیمه حوادث ضمن کار تحت تسلط انحصاری کارفرما است، انجمنهای به نفع بیماران به وسیله کارخانه‌ها اداره می‌شود. قانون انجمن نفوذ صاحبان کار را تضمین می‌کند و غیره) قرار می‌دهد.

۴- این قانون که حاکم بر حیاتی ترین منافع کارگران است، تنها قانون ممکن در این دوره ارتجاع لجام گسیخته و تفوق ضدانقلاب است، و نتیجه سالها مذاکره و موافقت بین حکومت و نمایندگان سرمایه است. اصلاح در امر بیمه که واقعاً در تطابق با منافع کارگران باشد تنها پس از سرنگون کردن نهایی تزاریسیم و حصول شرایط ضروری برای مبارزه طبقاتی آزاد کارگران امکان پذیر است.

با در نظر گرفتن آنچه که در پیش گفته شد، کنفرانس مقرر می‌دارد که:

۱- این وظیفه مبرم سازمانهای غیرقانونی حزب و رفقای فعال در سازمانهای موجود قانونی (اتحادیه‌های کارگری، کلوبها، انجمنهای تعاونی و غیره) است که گسترده ترین تبلیغ را علیه لایحه بیمه دوما، که بر منافع تمام کارگران روسیه به عنوان یک طبقه تأثیر می‌کند، رشد دهند، زیرا که این لایحه صریحاً به منافع آنها تجاوز می‌کند.

۲- کنفرانس لازم می‌داند تأکید کند که تمام تبلیغات سوسیال دمکراتیک درباره لایحه بیمه باید در رابطه با وضع طبقاتی پرولتاریا در جامعه جدید سرمایه داری ارائه شود، و باید توهمات بورژوائی را که به وسیله سوسیال فرمیستها شایع می‌شود مورد انتقاد قرار دهند؛ این تبلیغ باید، بطور کلی، در ارتباط با وظایف بنیادی سوسیالیستی ما باشد؛ از طرف دیگر لازمست که

در امر تبلیغ، رابطه بین خصوصیت «اصلاح» دوما و وضع سیاسی جاری و بطور کلی رابطه آن با وظایف انقلابی - دمکراتیک و شعارهای ما نشان داده شود.

۳- کنفرانس بر رأی گروه سوسیال دمکرات در دوما علیه لایحه کاملاً صحه می گذارد و توجه رفقا را به مطالب وسیع و پر ارزشی که به وسیله بحث دوما درباره این مسئله آشکار شد، و طرز برخورد طبقات مختلف را نسبت به اصلاحات کارگری نشان می دهد، جلب می نماید. کنفرانس بخصوص این حقیقت را تأکید می کند که بحث بطور برجسته‌ای آرزوهای نمایندگان اکتبريست سرمایه عقب مانده را که آشکارا دشمن کارگران اند و طرز برخورد حزب دمکرات هوادار قانون اساسی را نمایان ساخت که در پشت ماسک نطقهای ریاکارانه نمایندگان آن، به وسیله عبارات سوسیال رفرمیستی درباره «آرامش اجتماعی» مخفی است؛ در واقع کادتها در دوما علیه فعالیت مستقل طبقه کارگر رأی دادند و بطور خصومت آمیز با پیشنهادهای ایجاد اصلاحات اساسی در لایحه توسط گروه سوسیال دمکراتها در دوما مبارزه کردند.

۴- کنفرانس جداً به کارگران علیه کوششهایی که جهت محدود کردن یا قلب کامل تبلیغ سوسیال دمکراتیک و محدود کردن این مبارزه به آنچه که قانوناً در دوره حاضر تسلط ضدانقلاب مجاز شمرده می شود هشدار می دهد، از طرف دیگر کنفرانس تأکید می کند که لایحه تیز این تبلیغ باید بر توضیح این نکته برای توده‌های کارگر قرار گیرد که هیچ بهبود واقعی در شرایط کارگران ممکن نیست مگر آنکه موج انقلابی دیگری برپا شود، و هر کس که در پی تحصیل یک اصلاح اصیل کارگری است باید در درجه اول برای یک انقلاب پیروزمند جدید بجنگد.

۵- اگر که لایحه دوما علیرغم اعتراض کارگران دارای آگاهی طبقاتی به صورت قانون درآید، کنفرانس، رفقا را به استفاده از اشکال جدید سازمانی که به وجود می آیند (انجمنهای کارگران بیمار) برای ترویج فعال عقاید سوسیال دمکراتیک در این هسته‌های سازمانی فرا می خواند تا از این طریق قانون جدید را به عوض اینکه وسیله‌ای برای نهادن غل و زنجیر جدیدی بر کارگران باشد، تبدیل به وسیله‌ای برای رشد آگاهی طبقاتی کارگران، تقویت سازمان آنها و گستردن مبارزه ایشان برای آزادی سیاسی کامل و برای سوسیالیسم نمایند.

نوشته شده در ژانویه ۱۹۱۲

چاپ در فوریه ۱۹۱۲

در جزوه کنفرانس سراسری حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه

کلیات آثار لنین، جلد ۱۷

در سوئیس

سوسیالیستهای محلی، سوئیس را «جمهوری نوکران» می خوانند. مملکت خرده بورژوائی که در آن مسافرخانه داری مدتهای مدید است که پیشه عمده بوده است و وابسته بسیار داشته به انگلهای پولداری که پولهای هنگفتی را در مسافرتهاى تابستانی به کوهستان بر باد می دادند. صاحبان املاک کوچکی که تملق سیاحان ثروتمند را می گویند - تا این اواخر شایع ترین نوع بورژوازی سوئیس چنین بود.

اکنون چیزها تغییر می کنند. صنعت بزرگ در سوئیس رشد و توسعه می یابد. استفاده از آبشارها و رودخانه‌های کوهستانی به منزله منبع مستقیم نیروی برق نقش بزرگی در این امور بازی می کند. قدرت آبشارها، که جایگزین زغال سنگ می شود، غالباً «زغال سنگ سفید» خوانده می شود.

صنعتی شدن سوئیس، یعنی رشد و توسعه صنعت بزرگ در آنجا، به ایستایی پیشین جنبش طبقه کارگر خاتمه بخشیده است. مبارزه بین سرمایه و کار دارای خصوصیت حادثری می شود. روح خواب آلودگی و بی فرهنگی که غالباً در گذشته بین انجمنهای کارگری سوئیس شایع بود محو می شود و جای خود را به روحیه جنگنده پرولتاریای دارای آگاهی طبقاتی و سازمان یافته می دهد که آگاه از قدرت خویش است.

کارگران سوئیسی به هیچ وجه تصورات واهی را مبنی بر اینکه کشور آنها یک جمهوری بورژوازی است که از همان نوع بردگی مزدوری حمایت می کند که در سایر کشورهای سرمایه داری بدون استثناء وجود دارد، قبول ندارند. لکن در عین حال به خوبی یاد گرفته‌اند که از قوانین جمهوری خود برای روشن کردن و سازمان دادن توده‌های وسیع کارگر استفاده کنند. ثمره کار آنها به روشنی در اثنای اعتصاب عمومی در زوریخ در ۱۲ ژوئیه (۲۹ ژوئیه به تقویم قدیم) آشکار گشت.

کارها اینطور شروع شد. نقاشان و خیاطان در زوریخ چندین هفته در اعتصاب بودند، و تقاضای اضافه دستمزد و تقلیل ساعات کار داشتند. کارفرمایان خشمگین تصمیم گرفتند که مقاومت اعتصاب کنندگان را درهم شکنند. حکومت جمهوری بورژوا مشتاق به خدمت به سرمایه داران، به کمک آنها شتافت، و شروع به اخراج اعتصاب کنندگان خارجی کرد! (کارگران خارجی زیادی، بخصوص ایتالیائی، که برای کار به سوئیس می روند در آنجا وجود دارند) اما استعمال نیروهای سبانه کمکی نکرد. کارگران موضع خود را چون یک تن واحد حفظ کردند.

آنگاه سرمایه داران متوسل به شیوه زیر شدند. در هامبورگ آلمان، شرکتی است که صاحب آن لودویک کوخ است که متخصص در تهیه اعتصاب شکنان است. سرمایه داران زوریخی - وطن پرستان و جمهوریخواهان، نخندید! - از آن شرکت خواستند که اعتصاب شکنانی را بفرستد که می دانستند شامل انواع جنایتکارانی هستند که در آلمان محکوم به جاکشی، چاقوکشی و غیره هستند. سرمایه داران این ارادل و اوباش محکوم (لمپن پرولتاریا) را با تپانچه مسلح کردند. گروه بی شرم اعتصاب شکنان قهوه خانه‌ها را در محله‌های کارگرنشین پر کردند و به اوباش گری بی سابقه‌ای پرداختند. چون گروهی از کارگران گردآمدند تا اوباش را بیرون بریزند، یکی از اوباش کارگری را که در اعتصاب بود با گلوله زد.

کارگران صبر خود را از دست دادند و قاتل را کتک زدند. تصمیم گرفته شد که استیضاحی در شورای شهر زوریخ درباره اوباش صورت گیرد. وقتی که مقامات شهر در دفاع از سرمایه داران، اعتصاب و در معرض دید عموم قرار دادن شعارهای اعتصاب را قدغن کردند کارگران تصمیم به اعتراض از طریق یک اعتصاب عمومی یک روزه گرفتند.

تمام اتحادیه‌های کارگری متفقاً اعلام اعتصاب کردند. کارگران چاپخانه‌ها تنها استثنای غم انگیز بودند. آنان ابراز مخالفت با اعتصاب کردند، و جلسه سازمان ۴۲۵ نماینده تمام سازمانهای کارگری زوریخ به تصمیم کارگران چاپخانه‌ها با فریاد رسای «ننگ» پاسخ گفت! با وجود مخالفت رهبران سیاسی تصمیم به اعتصاب گرفته شد (همان روحیه قدیمی رهبران بی فرهنگ و فرصت طلب سوئیسی!).

با علم به اینکه سرمایه داران و مدیران خواهند کوشید که اعتصاب صلح آمیز را درهم شکنند، کارگران بر طبق اصلی عاقلانه عمل کردند، «در جنگ باید جنگید». در زمان جنگ شخص به دشمن نمی گوید که چه وقت حمله صورت خواهد گرفت. کارگران در پنج شنبه عمداً اعلام داشتند که اعتصاب در سه شنبه یا چهارشنبه صورت خواهد گرفت، در حالیکه در حقیقت روز آنرا **جمعه** تعیین کرده بودند. سرمایه داران و مدیران غافلگیر شده بودند.

اعتصاب کاملاً موفقیت آمیز بود. صبح زود سی هزار اعلامیه به زبانهای آلمانی و ایتالیایی توزیع شد. حدود ۲۰۰۰ اعتصاب کننده ایستگاههای ترامواها را اشغال کردند. همه چیز متوقف شد. زندگی در شهر فلج گشت. جمعه در زوریخ روز خرید است، اما شهر مرده به نظر می رسید. مصرف مشروبات (تمام مشروبات الکلی) از طرف کمیته اعتصاب قدغن شده بود و کارگران اکیداً از این دستور پیروی کردند.

حکومت و سرمایه داران که امیدوار بودند کارگران را تحریک به اعمال خشونت آمیز کنند، شاهد شکست خود بودند و اکنون در پیش خود خشمگین اند. نه تنها در معرض دید عموم قرار دادن شعارهای اعتصاب بلکه میتینگها و تظاهرات در فضاها سر باز نیز به وسیله فرمان مخصوص در سراسر ناحیه زوریخ قدغن شده بود. پلیس در زوریخ «خانه مردم» را اشغال کرد و تعدادی از رهبران کارگران را دستگیر نمود. سرمایه داران اعلام کردند که کارگران برای سه روز به کارخانه‌ها راه داده نخواهند شد تا انتقام خود را از اعتصاب کنندگان بگیرند. کارگران آرامش خود را حفظ می کنند، به دقت تحریم مشروبات و شراب را رعایت می کنند، در بین خود می گویند: «حال که ثروتمندان تمام سال را استراحت می کنند، چرا کارگران سه روز در سال استراحت نکنند؟»

پراودا شماره ۶۳

۱۲ ژوئیه ۱۹۱۲

امضاء ب.ژ.

مجموعه آثار لنین، جلد ۱۸

از «کنگره سوسیالیستی ایتالیا»

چند روز قبل سیزدهمین کنگره حزب سوسیالیست ایتالیا، در شهر رجیو امیلیا پایان یافت. مبارزه در داخل حزب سوسیالیست ایتالیا در سالهای اخیر صورت حادی به خود گرفته است. در اصل دو گرایش اساسی وجود داشت: انقلابی و اصلاح طلب. انقلابیون بر خصلت پرولتری جنبش تأکید کرده و علیه تمام تظاهرات فرصت طلبی جنگیدند، یعنی روحیه میانه روی، معامله با بورژوازی، و چشم پوشی از اهداف نهائی (سوسیالیستی) جنبش طبقه کارگر. اصل عمده این گرایش و پایه نظرات آن مبارزه طبقاتی است.

اصلاح طلبان در نبرد برای اصلاحات، یعنی بهبودیهای منفرد شرایط سیاسی و اقتصادی، پیوسته جنبه سوسیالیستی جنبش را فراموش می کنند. آنها حامی ائتلاف و اتحاد با بورژوازی هستند، تا بدانجا که سوسیالیستها وارد وزارتخانه‌های بورژوازی گردند، تا بدانجا که پیوسته از عقاید جمهوریخواهی صرف نظر می کنند (در ایتالیای سلطنتی، تبلیغات جمهوریخواهی به تنهایی

خلاف قانون نیست)، تا بدانجا که از «سیاست مستعمراتی» دفاع می کنند، سیاست تصرف مستعمرات، سیاست تحت ستم در آوردن، چپاول کردن و نابود کردن بومیان و غیره. این دو گرایش اساسی که به این و یا آن شکل در تمام احزاب سوسیالیست وجود دارد، در ایتالیا موجب به وجود آمدن دو گرایش افراطی گردید که کاملاً از سوسیالیسم منحرف و بنابراین متمایل به انشعاب از حزب سوسیالیست کارگران هستند. یکی از این افراطی های غیر سوسیالیست **سندیکالیسم** است که زمانی در ایتالیا «مد» شده بود. سندیکالیستها متمایل به آنارشیزم بودند، و به سوداگری عبارات انقلابی دست زدند، نظم مبارزه طبقه کارگر را نابود کردند و با استفاده سوسیالیستها از سکوی مجلس مخالفت کردند یا از چنین مخالفتی پشتیبانی کردند. نفوذ آنارشیزم در همه جا ضعیف است، و طبقه کارگر به سرعت خود را از این مرض رها می کند.

سندیکالیستهای ایتالیایی (به رهبری آرتورو رابریولا Arturo Labriola) هم اکنون خارج از حزب سوسیالیست هستند. نقش آنها در جنبش طبقه کارگر قابل اغماض است. مارکسیستهای انقلابی در ایتالیا، به مانند سایر کشورها به هیچ وجه تسلیم احساسات و تمایلات آنارشیزمی که موجب اختلال در جنبش کارگران می گردد نمی شوند ...

پراودا شماره ۶۶

۱۵ ژوئیه ۱۹۱۲

امضاء ای

مجموعه آثار لنین، جلد ۱۸

در بریتانیا

شش سال و نیم است که لیبرالهای بریتانیایی قدرت را در دست دارند. جنبش طبقه کارگر در بریتانیا قویتر و قویتر می شود. اعتصابات خصلت توده‌ای به خود می گیرند، به علاوه آنها دیگر اعتصابات اقتصادی محض نیستند و به اعتصابات سیاسی ارتقاء می یابند. رابرت سمیلی Robert Smillie رهبر معدنچیان اسکاتلندی که اخیراً چنان قدرتی را در مبارزه توده‌ای نشان دادند(۱)، اعلام می دارد که معدنچیان در نبرد بزرگ بعدی خواستار دولتی شدن معادن ذغال سنگ خواهند شد. و این نبرد بعدی با سنگدلی نزدیک می شود، زیرا تمام معدنچیان بریتانیا به خوبی آگاه هستند که لایحه رسوای حداقل دستمزد نمی تواند هیچ بهبود محسوسی در اوضاع آنها به وجود آورد.

و بدین جهت لیبرالهای بریتانیایی که در حال باختن در نبرد هستند، شعار دیگری اختراع کردند تا دوباره رأی دهندگان را برای مدتی مجبور به اعتماد به لیبرالها کنند. «بدون تقلب نمی توان چیزی فروخت» شعار تجارتي سرمایه داری است. «بدون تقلب نمی توان کرسیهای مجلس را به دست آورد» شعار سیاسی سرمایه داری در ممالک آزاد است.

شعار «مد روزی» که بدین منظور به وسیله لیبرالها اختراع شد، تقاضای «اصلاحات ارضی» است. معلوم نیست که منظور لیبرالها و لوید جرج متخصص آنان در امر فریب دادن مردم، از

«اصلاحات ارضی» چیست. ظاهراً غرض آنان افزایش مالیات زمین است و نه چیزی بیشتر از آن. اما هدفی که در واقع در پس پیچ‌های راجع به «برگرداندن زمین به مردم» و غیره است، در واقع جمع‌آوری میلیونها پول بیشتر برای ماجراجوئیهای نظامی و برای نیروی دریایی است.

در بریتانیا، کشاورزی کلاً به شیوه سرمایه‌داری انجام می‌شود. کشاورزان سرمایه‌دار قطعاتی از زمین به اندازه متوسط را از مالکان اجاره می‌کنند و آنها را به کمک کارگران مزدبگیر کشت می‌کنند.

در تحت چنین شرایطی هیچگونه «اصلاح ارضی» نمی‌تواند وضع کارگران کشاورزی را به هیچ طریقی تغییر دهد. در بریتانیا خرید املاک حتی ممکن است به یک شیوه جدید برای چاپیدن کارگران تبدیل شود، زیرا زمینداران و سرمایه‌داران که قدرت دولت را قبضه خواهند کرد، زمین خود را به قیمت‌های گزاف خواهند فروخت. و این بها باید که به وسیله مالیات دهندگان، یعنی کارگران، پرداخت گردد.

قیل و قالی که لیبرالها راجع به مسئله زمین راه انداخته‌اند از یک جنبه منجر به چیز خوبی شده است: این قیل و قال موجب ایجاد علاقه به سازمان دادن کارگران کشاورزی گردیده است. وقتی که کارگران کشاورزی انگلیسی بیدار شوند و در اتحادیه‌ها به یکدیگر ببینند، لیبرالها دیگر با «قولهای اصلاحات» عوام فریبانه خود یا تفکیک کارگران مزارع و کارگران روزمزد، قادر به گریز زدن نخواهند بود.

اخیراً خبرنگاری از یک روزنامه کارگری انگلیس، با ژوزف آرچ Joseph Arch رهبر کارآموده کارگران کشاورز انگلیس که فعالیت بسیاری برای ارتقاء کارگران مزدبگیر کشاورزی به یک زندگی با آگاهی طبقاتی، نموده است، ملاقات کرد. چنین کاری را یکمرتبه نمی‌شد انجام داد، و شعار آرچ – «سه جریب زمین و یک گاو» برای هر کارگر کشاورز – شعار بسیار ساده لوحانه‌ای بود. اتحادیه‌ای که او بنیان گذارد از هم پاشید، اما هدفی که او بخاطر آن جنگید نمرده است، و سازمان دادن کارگران کشاورزی در بریتانیا بار دیگر یک مسئله فوری می‌شود.

آرچ اکنون ۸۳ سال دارد. در همان دهکده و همان خانه‌ای که در آن متولد شده زندگی می‌کند. او به مصاحبه کننده خود گفت که اتحادیه کارگران کشاورزی توانست مزد را تا هفته‌ای ۱۵، ۱۶ و ۱۷ شلینگ بالا ببرد. ولی اکنون مزد کارگران کشاورز در بریتانیا – در نورفولک که آرچ در آن زندگی می‌کند – دوباره به هفته‌ای ۱۲ یا ۱۳ شلینگ تنزل کرده است.

پراودا شماره ۸۹

۱۲ اوت ۱۹۱۲

امضاء پ

مجموعه آثار لنین، جلد ۱۸

توضیحات

۱- لنین به اعتصاب معدنچیان در بهار ۱۹۱۲ که در حدود یک میلیون معدنچی در آن شرکت نمودند اشاره دارد.

در آمریکا

سی و دومین اجلاسیه سالانه فدراسیون کار آمریکا، که انجمن اتحادیه‌های کارگری خوانده می‌شود، در روچستر به پایان رسید. در کنار حزب سوسیالیست سریع‌الرشد، این انجمن یک یادگار از گذشته است: از اتحادیه صنفی کهن، سنتهای لیبرال بورژوا که تمامی وزن خود را بر اشرافیت طبقه کارگر آمریکا آویخته است.

در ۳۱ اوت ۱۹۱۱ فدراسیون ۱۸۴۱۲۶۸ عضو داشت. ساموئل گومپرز Samuel Gompers یک مخالف سرسخت سوسیالیسم، دوباره به عنوان پرزیدنت انتخاب شد. اما ماکس هیز Max Hayes کاندیدای سوسیالیست کارگران ۵۰۷۴ رأی در مقابل ۱۱۹۷۴ رأی گومپرز آورد، در حالیکه قبلاً گومپرز به اتفاق آراء انتخاب می‌شد. مبارزه سوسیالیستها علیه «اتحادیه گرایان» در جنبش اتحادیه کارگری آمریکا به آهستگی اما مطمئناً به پیروزی سوسیالیستها می‌انجامد. گومپرز، نه تنها کاملاً افسانه بورژوائی «همهانگی بین کار و سرمایه» را می‌پذیرد، بلکه سیاستی کاملاً راست‌گرایانه بورژوائی را در فدراسیون در مقابل سیاست سوسیالیستی اجرا می‌کند، گرچه ادعایش آنست که طرفدار «بی‌طرفی» سیاسی کامل اتحادیه‌های کارگری است! در اثنای انتخابات ریاست جمهوری اخیر آمریکا، گومپرز در نشریه رسمی فدراسیون برنامه‌ها و مواضع هر سه حزب بورژوا (دمکراتها، جمهوریخواهان و ترقی‌خواهان) را تجدید چاپ کرد، اما برنامه حزب سوسیالیست را تجدید چاپ نکرد! اعتراض علیه چنین طرز کاری علیه گومپرز در اجلاسیه روچستر حتی از جانب طرفداران خود گومپرز بلند شد.

اوضاع در جنبش کارگری آمریکا، همانگونه که در انگلیس هست یک جدائی کاملاً واضح بین تلاشهای مطلقاً اتحادیه کارگری و سوسیالیستی را به ما نشان می‌دهد، انشعاب بین سیاست کارگری بورژوائی و سیاست کارگری سوسیالیستی. زیرا که اگر چه ممکن است غریب به نظر برسد، در جوامع سرمایه داری حتی طبقه کارگر نیز در صورتی که اهداف آزادسازی خود را فراموش کند، می‌تواند یک برنامه بورژوائی را اجرا کند، با بردگی مزدی بسازد و خود را امروز به اتحاد با این حزب بورژوا و فردا با آن حزب بورژوا، بخاطر «بهبود» خیالی در وضع کارش محدود کند.

علت اصلی تاریخی اهمیت ویژه و (موقتی) قدرت سیاست بورژوائی کارگری انگلیس و آمریکا آزادی سیاسی طولانی و شرایط مساعد استثنائی آنها در مقایسه با سایر کشورها، برای رشد و توسعه گسترده و عمیق سرمایه داری در این کشورها است. این شرایط تمایل به ایجاد یک اشرافیت در داخل طبقه کارگر در این کشورها داشته است که به دنبال بورژوازی کشیده شده و به طبقه خود خیانت می‌کند.

در قرن بیستم این شرایط ویژه در انگلیس و آمریکا به سرعت ناپدید می‌گردد. سایر کشورها به سرمایه داری آنگلو ساکسون می‌رسند، و توده‌های کارگران سوسیالیسم را از طریق دست اول می‌آموزند. هر چه که رشد سرمایه داری جهانی سریعتر باشد، پیروزی سوسیالیسم در انگلیس و آمریکا زودتر خواهد آمد.

چاپ برای اولین بار در ۱۹۵۴
در مجله کمونیست شماره ۶
مجموعه آثار لنین، جلد ۳۶

جنبش کارگری بریتانیا در ۱۹۱۲

اعتصاب معدنچیان حادثه برجسته سال گذشته بود. در حالیکه اعتصاب راه آهن در ۱۹۱۱ «روحیه جدید» کارگران بریتانیای سرمایه داری را نشان داد، اعتصاب معدنچیان قطعاً نشانگر دوره جدیدی بود. علیرغم تدارکات «جنگی» طبقات حاکم و علیرغم کوششهای مصرانه بورژوازی برای درهم کوبیدن مقاومت عصیان گرانه برده‌های سرمایه، اعتصاب موفقیت آمیز بود. معدنچیان تشکلی شایسته نشان دادند. در این اعتصاب اثری از اعتصاب شکنان دیده نشد. استخراج ذغال سنگ به وسیله سربازان یا کارگران بی تجربه مطرح نبود. و پس از شش هفته مبارزه، حکومت بورژوازی بریتانیا دید که کل فعالیتهای صنعتی کشور در شرف توقف است و ترانه کارگران «وقتی که دستهای تو اراده کنند تمام چرخها از حرکت باز می ایستند» (۱) دارد به حقیقت می پیوندد.

حکومت امتیازاتی داد.

«نخست وزیر قدرتمندترین امپراطوری که جهان به خود دیده، در جلسه هیأت نمایندگان بردگان در حال اعتصاب صاحبان معادن حاضر شد، و از آنها خواست که با مصالحه موافقت کنند» این بدان گونه است که یک مارکسیست مطلع مبارزه را جمع بندی کرد.

حکومت انگلیس که معمولاً سال به سال کارگران خود را با وعده‌های اصلاحات «آتی» خاموش می کند، این بار یک اقدام سریع به عمل آورد. در ظرف پنج روز به سرعت قانون جدیدی از مجلس گذرانده شد! این قانون یک حداقل مزد تعیین کرد، یعنی مقررات نرخهایی را وضع کرد که دستمزد نمی تواند به کمتر از آن تقلیل یابد.

درست است که این قانون، مانند تمام اصلاحات بورژوازی، اقدام نیمه کاره و ناچیزی است و تا حدی صرفاً فریب کارگران است، زیرا در حالی که حداقل نرخ دستمزد را تثبیت می کند، کارفرمایان در هر حال بردگان مزدگیر خود را پائین نگه می دارند. با وجود این، آنها که با جنبش کارگری بریتانیا آشنائی دارند می گویند که از اعتصاب معدنچیان به این طرف، دیگر پرولتاریای بریتانیا همان که قبلاً بود نیست. کارگران آموخته‌اند که بجنگند. آنها توانسته‌اند جاده‌ای را که به پیروزی می انجامد ببینند. از قدرت خود آگاه شده‌اند. دیگر بره‌ای سر به زیر که برای مدت‌های مدیدی به نظر می رسید که به کام تمام مدافعان و ستاینندگان بردگی مزدی خوش آیند باشد نیستند.

در بریتانیا، تغییری در توازن نیروهای اجتماعی به وجود آمده است، تغییری که نمی توان آنرا با ارقام تشریح کرد اما همه آنرا احساس می کنند.

بدبختانه پیشرفت زیادی در امور حزب در بریتانیا وجود ندارد. انشعاب بین حزب سوسیالیست بریتانیا (فدراسیون سوسیال دمکراتیک سابق) و حزب کارگر مستقل (از سوسیالیسم) ادامه دارد. رفتار فرصت طلبانه نمایندگان مجلس متعلق به حزب اخیر مانند همیشه تمایلات سندیکالیستی را در میان کارگران افزایش می دهد. خوشبختانه این تمایلات قوی نیستند.

اتحادیه‌های کارگری بریتانیا، علیرغم بسیاری از نمایندگان حزب کارگر در مجلس که با سرسختی سیاست قدیمی کارگری لیبرال را دنبال می‌کنند، به آهستگی ولی با اطمینان به جانب سوسیالیسم می‌روند. اما این خارج از قدرت این آخرین موهیکانها* است که این مشی قدیمی را حفظ کنند.

پراودا شماره ۱
امضاء دبلیه
اول ژانویه ۱۹۱۳
کلیات آثار لنین، جلد ۱۸

توضیحات

۱- لنین به شعری از گئورگ هروگ Georg Herwegh شاعر آلمانی استناد می‌کند که در سال ۱۸۶۳ برای انجمن عمومی کارگران آلمان نوشته شده است.

تجربه می‌آموزد

هر کس که صادقانه علاقه به سرنوشت جنبش آزادیخواهانه در کشور ما دارد نمی‌تواند که در درجه اول علاقمند به جنبش طبقه کارگر ما نباشد. سالهای جهش، به علاوه سالهای ضد انقلاب، و رای تمام شکها، نشان داد که طبقه کارگر در جلوی تمام نیروهای آزادیخواه گام برمی‌دارد و بنابراین سرنوشت جنبش طبقه کارگر بطور نزدیکی با سرنوشت جنبشهای اجتماعی روسیه، بطور عموم، در هم بافته شده‌اند.

منحنی که جنبش اعتصابی کارگران را در هشت سال گذشته نشان می‌دهد در نظر بگیرید! و سعی کنید که منحنی ای مشابه که رشد و افت جنبشهای آزادیخواهانه تمام روسیه را بطور کلی در طول این سالها نشان می‌دهد رسم کنید. دو منحنی بطور کامل بر هم منطبق خواهند شد. رابطه نزدیک و تفکیک ناپذیر بین جنبش آزادیخواهانه بمثابة یک کل از یک طرف، و جنبش طبقه کارگر از طرف دیگر وجود دارد.

به آماری که راجع به جنبش اعتصابی در روسیه از سال ۱۹۰۵ وجود دارد توجه کنید.

سال	تعداد اعتصابات	تعداد اعتصاب کنندگان (به هزار)
۱۹۰۵	۱۳.۹۹۵	۲.۸۶۳
۱۹۰۶	۶.۱۱۴	۱.۱۰۸
۱۹۰۷	۳.۵۷۳	۷۴۰
۱۹۰۸	۸۹۲	۱۷۶

* Mohicans

۶۴	۳۴۰	۱۹۰۹
۴۷	۲۲۲	۱۹۱۰
۱۰۵	۴۶۶	۱۹۱۱
تخمیناً ۱.۵۰۰.۰۰۰ اعتصاب کننده (اقتصادی و سیاسی)		۱۹۱۲

مطمئناً این آمارها به روشنی هر چه تمام تر نشان می دهند که جنبشهای اعتصابی کارگران روسیه بهترین هواسنج کل مبارزه آزادیخواهانه سرتاسر کشور در روسیه است. حدود سه میلیون اعتصاب کننده در سال اوجگیری جنبش (۱۹۰۵) وجود داشتند. در ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷، جنبش دچار افت شد اما همچنان در سطح بالایی، بطور متوسط با یک میلیون نفر اعتصاب کننده ادامه یافت. آنگاه موج فروکش کرد و تا ۱۹۱۰ به سقوط خود ادامه داد. سال ۱۹۱۱ نقطه عطف بود، زیرا که منحنی شروع به صعود کرد، گرچه بطور بطی. سال ۱۹۱۲ یک جهش عمده به طرف بالا را نشان می دهد. منحنی با اطمینان و پیوستگی به سطح ۱۹۰۶ صعود می کند و به سطح سالی میل می کند که رقم اعتصاب کنندگان سه میلیون بود، و رکوردی جهانی ثبت کرد.

عصر جدیدی آمده است. شکی در این مطلب نیست. شروع سال ۱۹۱۳ بهترین شاهد آنست. **توده کارگران** از مسائل **جزئی** فردی به نقطه‌ای پیش می رود که مسائل **عمومی** را مطرح خواهد کرد. توجه وسیع ترین توده‌ها اکنون متمرکز بر چیزی بیش از عیوب بخصوصی در زندگی روسی است. اکنون مسئله **تمامیت** این عیوب به عنوان یک کل مطرح است: اکنون مسئله یک تغییر مطرح است نه اصلاحات.

تجربه درس می آموزد. مبارزه واقعی بهترین حلال دشواریهایی است که تا این اواخر چنین مورد مناقشه بودند. اکنون، بعد از ۱۹۱۲ به جدال ما درباره «کارزار عریضه» و شعار «آزادی اجتماعات» نظری بیافکنید. تجربه چه چیزی را نشان داده است؟

چنین معلوم شد که غیرممکن است که حتی چند ده هزار امضاء از کارگران برای عریضه بسیار معتدلی جمع کرد. از طرف دیگر، واقعیت آنست که تنها اعتصابات سیاسی، یک میلیون کارگر را دربر گرفت. این حرف که شخص نباید از شعار «آزادی اجتماعات» فراتر رود، چون اگر چنین کاری بشود گویا توده‌ها حرف ما را نخواهند فهمید و از بسیج شدن خودداری خواهند کرد، نشان داده شد که چقدر بی معنی است و حرف بی اساس کسانی است که از واقعیات زندگی به دور هستند. لکن میلیونها توده واقعی زنده، دقیقاً به پشتیبانی از وسیع ترین فرمولها، که در عین حال قدیمی و غیرمحدود بودند، بسیج شدند. فقط این فرمولها بودند که توده‌ها را سرشار از حرارت کردند. بطور اقلان کننده‌ای نشان داده شده است که چه کسی واقعاً با توده‌ها به پیش می رفته است و چه کسی بدون آنها یا بر علیه آنها.

جنبش تازه، عظیم و قدرتمند توده‌ها خود فرمولهای مصنوعی را که در ادارات حکومت ساخته می شوند مثل آشغال بی ارزش به کناری انداخته و به پیش گام برمی دارد.

این آن چیزی است که اهمیت تاریخی جنبش بزرگی را که در جلوی چشمانمان جریان دارد تشکیل می دهد.

در بریتانیا (نتایج غم انگیز فرصت طلبی)

حزب کارگر بریتانیا، که باید از دو حزب سوسیالیست در بریتانیا یعنی حزب سوسیالیست بریتانیا و حزب مستقل کارگر تمیز داده شود، فرصت طلب ترین سازمان کارگری است و غرق در روحیه سیاست کارگری لیبرال است.

در بریتانیا، آزادی سیاسی کامل وجود دارد و احزاب سوسیالیست آشکارا وجود دارند. اما حزب کارگر نماینده پارلمانی سازمانهای کارگری است که بعضی از آنها غیر سیاسی هستند و بقیه لیبرال، مخلوطی منظم از نوعی که انحلال طلبان ما می خواهند، آنهایی که این همه فغان می کنند و به گروه «زیر زمینی» اتهام می زنند.

شرایط ویژه تاریخی نیمه آخر قرن ۱۹ در بریتانیا، فرصت طلبی حزب کارگر بریتانیا را تشریح می کند، زمانی که «اشرافیت کارگری» تا حدی در سود عظیم خاص سرمایه انگلیسی شریک شد. اکنون این شرایط موضوعی مربوط به گذشته می گردند. حتی حزب مستقل کارگر، یعنی فرصت طلبان سوسیالیست در بریتانیا نیز فهمیده اند که حزب کارگر در باتلاق فرو رفته است.

در آخرین شماره Labour Leader (رهبر کارگر)، نشریه حزب مستقل کارگر، مطلب آموزنده زیر را می یابیم. تخمینهای درباره نیروی دریائی در مجلس انگلیس مورد بحث واقع می شود. سوسیالیستها پیشنهاد **تقلیل** آنرا دادند. البته بورژوازی این پیشنهاد را با رأی دادن به **نفع دولت رد کرد**. و نمایندگان کارگر چه کردند؟

۱۵ رأی برای **تقلیل** یعنی علیه دولت، ۲۱ **غایب**، ۴ رأی برای دولت، یعنی علیه **تقلیل**!!
دو نفر از چهار نفر عمل خود را اینطور توجیه کردند که کارگران حوزه انتخابی آنها از صنایع تسلیحاتی امرار معاش می کنند.

در اینجا مثال تکان دهنده ای دارید از اینکه چگونه فرصت طلبی منجر به **خیانت** به سوسیالیسم، **خیانت** به امر کارگری می شود. همانطور که قبلا اشاره کرده ایم، محکوم کردن این خیانت در بین سوسیالیستهای انگلیس هر چه بیشتر گسترش می یابد. از اشتباهات دیگران، کارگران روسی نیز باید یاد بگیرند که بفهمند فرصت طلبی و سیاست کارگری لیبرال چقدر مهلک است.

پراودا شماره ۸۵

۱۲ آوریل ۱۹۱۳

امضاء دبلیو

مجموعه آثار لنین، جلد ۱۹

همانطور که خوانندگان می دانند اعتصاب عمومی کارگران بلژیک نیمه پیروزمندانه به پایان رسید(۱). تا اینجا کارگران فقط توانسته‌اند قول مقامات اداری حکومت را دایر بر تشکیل کمیسیونی نه فقط به منظور رسیدگی به مسئله حق رأی محلی بلکه همچنین در سطح ملی را برای خود به دست آورند. نخست وزیر بلژیک در مجلس نمایندگان قول داد که کمیسیونی در ماه مه برگزیده خواهد شد.

البته این قول از طرف وزیر (مانند هر قول دیگری «از بالا») چیز است که به هیچ عنوان نمی توان آنرا جدی تلقی کرد. اگر اوضاع عمومی سیاسی حاوی شواهدی درباره پاره‌ای از تغییرات که به وسیله اعتصاب عمومی سیاسی در «نظم» کهنه، محافظه کارانه، سرکش و خیره سر (یعنی ارتجاعی و مخالف اصلاح و روشنگری) به وجود آمده، نباشد، آدم حتی نمی تواند از یک پیروزی نسبی صحبت کند.

دست آورد اعتصاب چندان زیاد نیست، این پیروزی جزئی بر حکومت در مقابل موفقیت سازمانی، نظم، روح جنگنده و اشتیاق به مبارزه که به وسیله توده طبقه کارگر بلژیک به معرض نمایش گذاشته شد چیز مهمی نیست. طبقه کارگر بلژیک ثابت کرد که با فراخوان حزب سوسیالیست خود قادر به مبارزه مصممانه است. یکی از رهبران کارگران در اثنای اعتصاب گفت: «ما اعتصاب را در صورتی که لازم باشد دوباره تکرار خواهیم کرد!» و بیانگر این حقیقت بود که توده‌ها از اهمیت استوار نگهداشتن اسلحه خود در دستان خویش آگاه هستند و آماده‌اند که برای بار دیگر آنرا مورد استفاده قرار دهند. اعتصاب به سرمایه داران بلژیکی ثابت کرد که به آنها زیانهای بسیاری را تحمیل خواهد کرد، و اعطای امتیازات در صورتی که سرمایه بلژیکی نخواهد بیچاره وار از سرمایه آلمان عقب بماند، از ضروریات است، و غیره. در بلژیک مدتهای مدیدی است که قانون اساسی پابرجا مستقر شده، و آزادی سیاسی از دستاوردهای کهن مردم است. با داشتن این آزادی سیاسی، کارگران راهی گسترده و باز در پیش دارند.

در اینصورت چرا اعتصاب موفقیتی چنین کوچک داشت؟ دو دلیل عمده وجود دارد. اولین دلیل تسلط فرصت طلبی و اصلاح طلبی در یک بخش سوسیالیستهای بلژیکی است، بخصوص آن بخشی که در مجلس است. اعضای پارلمان با عادت به اینکه متحداً با لیبرالها حرکت کنند، احساس می کنند که در تمام فعالیتها متکی به لیبرالها هستند. در نتیجه چنین چیزی، در فراخوانی اعتصاب تردید وجود داشت، و تردید نتیجه‌ای جز محدود کردن موفقیت، قدرت و حیطة کل مبارزه کارگران نمی توانست داشته باشد.

اولین درس اعتصاب بلژیک آنست که: کمتر به امید لیبرالها باشیم، کمتر به آنها اعتماد کنیم، و اعتماد بیشتر به مبارزه مستقل و از صمیم قلب کارگران داشته باشیم.

دومین علت عدم موفقیت نسبی آن، ضعف سازمانهای کارگری و ضعف حزب در بلژیک است. حزب کارگران در بلژیک نتیجه اتحاد کارگرانی که از لحاظ سیاسی سازمان یافته‌اند با کارگرانی که از لحاظ سیاسی سازمان نیافته‌اند، همکارانی «خالص و ساده»، اتحادیه گرایان و غیره است. این یک نقطه ضعف بزرگ جنبش کارگری بلژیک است، که آقای یگوروف در کیف سکایا میسل و انحلال طلبان در لوچ به غلط از آن غافل شده‌اند.

دومین درس اعتصاب بلژیک آنست که: توجه بیشتری به تبلیغات سوسیالیستی بکنیم، و بیشتر کار کنیم تا سازمان حزبی قدرتمند، بسیار اصولی و محکم که صادق به سوسیالیسم است را بنا کنیم.

نوشته شده در ۲ (۱۵) مه ۱۹۱۳
طبع شده در ۸ ماه مه ۱۹۱۳ در پراودا شماره ۱۰۴
امضاء ک.و
مجموعه آثار لنین، جلد ۳۶

توضیحات

۱- اعتصاب عمومی در بلژیک از ۱۴ تا ۲۴ آوریل ۱۹۱۳ به وقوع پیوست. کارگران بلژیکی خواهان تغییری در قانون اساسی بودند: حق رأی همگانی و مساوی. اعتصاب مقیاسی توده‌ای داشت: از بین بیش از یک میلیون کارگر بین ۴۰۰۰۰۰ تا ۵۰۰۰۰۰ نفر در آن شرکت کردند. پراودا به نحوی گسترده اخبار اعتصاب را پوشش می‌داد و کمک‌های مالی توسط کارگران روسی به صندوق اعتصاب را گزارش می‌کرد.

تعطیلات برای کارگران

کارگران فلزکار در آلمان، مثل کشورهای دیگر از پیشقدمان دارای آگاهی طبقاتی و سازمان یافته کارگران اند. آنها در بین مسائل دیگر مسئله **تعطیلات سالیانه** منظم برای کارگران را مطرح ساخته‌اند.

کارخانه داران با تمام قدرت در برابر این طرح مقاومت می‌کنند و ادعا می‌کنند که این «مخارج سنگین» تحمیل می‌کند. اما کارگران فلزکار آلمان در یک جزوه مخصوص که به وسیله اتحادیه آنان منتشر شد ارقام دقیقی داده‌اند که این طفره روی خودخواهانه و ریاکارانه را رو می‌کند. کارگران ثابت کرده‌اند که بین ۱۹۰۵ و ۱۹۱۰ سودخالص در ۹۳ شرکت سهامی فلزکار آلمان بطور متوسط ۱۳.۴ درصد بوده است!

کافیست که این سود به مقداری نه بیشتر از دو درصد کاهش یابد تا به تمام کارگران تعطیلات منظم داده شود.

اما در حال حاضر رشد نظام تعطیلات هنوز نارسا است، و در بیشتر موارد به وسیله سرمایه داران برای مقید کردن بیشتر کارگران بکار برده می‌شود. کارگران فلزکار آلمان دو آمارگیری درباره مسئله تعطیلات کرده‌اند، یکی در ۱۹۰۸ و دیگری در ۱۹۱۲.

در ۱۹۰۸ کارگران ۱۳۸ کارخانه تعطیلات داشته‌اند. از ۷۵۵۹۱ کارگر مشغول به کار در این کارخانه‌ها ۱۳۵۷۹ نفر یعنی ۱۷.۹ درصد تعطیلات داشته‌اند.

در ۱۹۱۲، کارگران ۳۸۹ کارخانه دارای تعطیلات بوده‌اند. از ۲۳۳۹۲۷ کارگر در استخدام این کارخانه‌ها، ۳۴۲۵۷ نفر یعنی ۱۴ درصد تعطیلات داشته‌اند.

در مجموع، فقط سه کارخانه از هزار کارخانه صنایع فلزی دارای نظام تعطیلاتی بودند! از کل تعداد کارگران فلزکار ۱.۸ درصد، یعنی کمتر از **یک پنجاهم** دارای تعطیلات بوده‌اند.

بیشتر کارخانه‌هایی که تعطیلات می‌دهند - یعنی بیشتر از نه دهم آنها - تنها به کارگرانی تعطیلات می‌دهند که مدت نسبتاً طولانی برای آنها کار می‌کردند. از ۳۸۹ کارخانه (با

۲۳۳۹۲۷ کارگر)، ۸۴ کارخانه که ۱۴۰۲۰۹ کارگر را در استخدام دارند طول خدمتی از پنج تا ده سال (!) قبل از آنکه به کارگر مزایای تعطیلات داده شود می خواهند. چنین تعطیلاتی واضح است که بهبودی ای بطور مسخره آمیز کوچک برای کارگران می باشد، عمدتاً طعمه‌ای هستند که کارگران را در کارخانه نگهدارند و وسیله‌ای برای مبارزه با اعتصابات!

در بیشتر موارد (برای ۷۲ درصد کارگران در کارخانه‌های ذکر شده) طول تعطیلات از یک هفته تجاوز نمی کند. برای ده درصد دوره کار کمتر از یک هفته است، و فقط برای ۱۶ درصد آنها مرخصی بیشتر از یک هفته (تا دو هفته) است.

در بیشتر کارخانه‌هایی که تعطیلات می دهند (۹۷ درصد)، به کارگرانی که به مرخصی می روند مزدهای پیشین پرداخت می شود، یا متوسط مزد هفتگی.

بنابراین درمی یابیم که حتی در صنعت پیشروی یک کشور پیشرفته، نظام تعطیلات برای کارگران بطور رسوائی غیرکافیست. اما کارگران متوجه احتیاج به استراحتی کافی و منظم می شوند و کارگران سازمان یافته با پافشاری خود قادر خواهند بود که به موفقیت در این زمینه نیز نائل آیند.

پراودا شماره ۱۲۴

امضاء ن.ن.

نوشته شده در ۲۰ مه (۲ ژوئن) ۱۹۱۳

طبع و نشر ۳۱ مه ۱۹۱۳

کلیات آثار جلد ۳۶

مقایسه نتایج اعتصابات در ۱۹۱۲ با اعتصابات پیشین

انجمن صاحبان کارخانه‌ها در ناحیه مسکو آماری راجع به نتایج اعتصابات که در طی هفت ماه گذشته ۱۹۱۲ رخ داده منتشر کرده است. این آمار شامل ۱۳۱.۶۲۵ کارگر از مجموع ۲۱۱.۵۹۵ کارگری (بر طبق ارقام ارائه شده توسط صاحبان کارخانه‌ها که بدون شک تقلیل داده شده است) که در اعتصابات اقتصادی در تمام طول سال ۱۹۱۲ شرکت کرده‌اند می باشد. ما ارقام مربوط به نتایج اعتصابات را در سالهای قبل در نشریات رسمی وزارت بازرگانی و صنایع که دهه قبل از انقلاب (۱۸۹۵-۱۹۰۴) و سه سال انقلابی (۱۹۰۵-۱۹۰۷) را دربر می گیرد در دست داریم.

بدبختانه اطلاعات دارای ارزش مساوی نیستند، روی آن اطلاعات گردآوری شده به وسیله انجمن صاحبان کارخانه‌ها به خوبی کار نشده است. آمار رسمی درباره نتایج اعتصابات آنها را به سه دسته تقسیم می کند: ۱- به سود کارگران انجامیده، ۲- به سود کارخانه داران انجامیده، و ۳- به مصالحه انجامیده. آمار صاحبان کارخانه‌ها، آنها را تقسیم می کند به ۱- به شکست کارگران انجامیده، ۲- به رضایت کامل یا نسبی کارگران انجامیده، و ۳- اعتصابات که نتایج آنها مشخص نیست.

دو دسته اطلاعات فقط به این طریق می توانند مقایسه شوند (حتی بطور نسبی). کارگرانی که در اعتصابات شرکت داشتند که به مصالحه انجامیده یا نتایجش نامشخص بوده، به دو قسمت مساوی بین اعتصابات که پیروز شده و شکست خورده تقسیم می شوند و در نتیجه [اعتصابات] فقط این دو عنوان را می گیرند (البته تخمیناً). این هم نتایج مقایسه:

درصد پیروز	شمار اعتصاب کنندگان در اعتصابات پیروز (به هزار)	شمار اعتصابات کنندگان (به هزار)		
۳۷.۵	۱۵۹	۴۲۴	۱۸۹۵ - ۱۹۰۴	برای ده سال قبل از انقلاب
۴۸.۹	۷۰۵	۱.۴۳۹	۱۹۰۵	سه سال انقلابی
۵۰.۹	۲۳۳	۴۵۸	۱۹۰۶	
۲۹.۵	۵۹	۲۰۰	۱۹۰۷	
۵۱.۰	۴۹	۹۶	۱۹۱۱	برای همه سال
۴۱.۶	۵۵	۱۳۲	۱۹۱۲	برای هفت ماه آخر سال

تمام این ارقام تنها راجع به اعتصابات اقتصادی هستند، و به علاوه اطلاعات برای ۱۹۱۱ و ۱۹۱۲ ناکامل هستند. شمار کارگرانی که در کل سال ۱۹۱۲ در اعتصابات شرکت کردند (۲۱۲۰۰۰) از رقم ۱۹۰۷ تجاوز می کند. همانگونه که می توان دید، سال ۱۹۱۱ سال رکورد برای موفقیت اعتصابات اقتصادی بود، حتی سال بسیار موفق انقلابی ۱۹۰۶ را نیز پشت سر گذاشت. در ۱۹۰۶ درصد اعتصاب کنندگانی که اعتصابشان پیروز شد ۵۰.۹٪ بود و در ۱۹۱۱ این رقم به ۵۱٪ رسید.

اعتصابات در ۱۹۱۲ کمتر از اعتصابات ۱۹۰۵ موفق بودند (۱۹۰۵ - ۴۸.۹٪ پیروز شد، ۱۹۱۲ - ۴۱.۶٪ پیروز شد)، اما این اعتصابات بطور متوسط موفق تر از اعتصابات دهه ۱۸۹۵-۱۹۰۴ بودند (۳۷.۵٪)، حرفی از ۱۹۰۷ به میان نیاوریم (۲۹.۵٪ پیروز).

جالب است که این ارقام با ارقام اروپای غربی مقایسه شوند. در آلمان در اثنای کل دهه اول قرن بیستم (۱۹۰۰-۱۹۰۹) ۱.۸۹۷.۰۰۰ اعتصاب کننده وجود داشت (در روسیه دو سال انقلاب به تنهایی، فقط اعتصابات اقتصادی را به حساب می آوریم، به همان اندازه حاصل داد). از این ارقام ۶۹۸.۰۰۰ یا ۳۶.۸ درصد در اعتصاب خود پیروز شدند، یعنی کمی کمتر از روسیه در دهه قبل از انقلاب. در بریتانیا برای ده سال ۱۹۰۰-۱۹۰۹، شمار اعتصاب کنندگان ۱.۸۸۴.۰۰۰ بود. از ۱.۲۳۴.۰۰۰ اعتصاب کننده، ۵۸۸.۰۰۰ یا ۴۷.۵٪ در اعتصابات خود پیروز شدند، یعنی بسیار بیشتر از روسیه در دهه قبل از انقلاب، اما کمتر از ۱۹۰۵، ۱۹۰۶ و ۱۹۱۱ (شمار اعتصاب کنندگانی که در اعتصاب خود پیروز شدند در مورد آلمان و بریتانیا بر همان مبنایی محاسبه شد که برای روسیه).

شمار اعتصاب کنندگان در روسیه که در اعتصاب خود پیروز شدند تنها در ۱۹۰۵ بیشتر از شمار اعتصاب کنندگان برای ده سال در آلمان یا بریتانیا بوده است. شخص می تواند از اینجا قضاوت کند که چه مقدار از قدرت پنهان طبقه کارگر هنوز بکار گرفته نشده است.

نوشته شده در ۲۵ مه (۷ ژوئن) ۱۹۱۳

طبع و نشر در پراودا شماره ۱۳۳

۱۲ ژوئن ۱۹۱۳

امضاء ن.

مجموعه آثار لنین، جلد ۱۹

در استرالیا

اخیراً انتخابات عمومی در استرالیا انجام شد. حزب کارگر که در مجلس عوام اکثریت داشت - ۴۴ کرسی از ۷۵ کرسی - شکست خورد. حزب کارگر اکنون ۳۶ کرسی از ۷۵ کرسی را در اختیار دارد. لیبرالها اکثریت را کسب کردند ولی این اکثریت بسیار نا استوار است، زیرا ۳۰ کرسی از ۳۶ کرسی مجلس اعیان در دست حزب کارگر است.

این چه کشور سرمایه داری غربی است که در آن نمایندگان کارگران در مجلس اعیان اکثریت دارند و تا همین اواخر در مجلس عوام نیز اکثریت داشتند و هنوز هم خطری نظام سرمایه را تهدید نمی کند!

یک مخبر انگلیسی مطبوعات کارگری آلمان، وضعی را که غالباً نویسندگان بورژوازی از آن سوء تعبیر می کنند، تشریح کرد.

حزب کارگر استرالیا حتی خود را سوسیالیست نیز نمی خواند. در حقیقت این حزب یک حزب بورژوا لیبرال است، ضمن آنکه به اصطلاح لیبرالها در استرالیا در واقع محافظه کار هستند. این استفاده غریب و ناصحیح از واژه‌ها در نامگذاری احزاب منحصر به فرد نیست. مثلاً در آمریکا برده داران دیروز دمکرات خوانده می شوند، و در فرانسه دشمنان سوسیالیسم، خرده بورژواها، سوسیالیستهای رادیکال خوانده می شوند! برای فهمیدن اهمیت واقعی احزاب، شخص نباید که تابلوی آنها را مورد نظر قرار دهد، بلکه باید خصلت طبقاتی و شرایط تاریخی هر کشور را در نظر بگیرد.

استرالیا یک مستعمره جوان بریتانیا است.

سرمایه داری در استرالیا هنوز بسیار جوان است. کشور تازه دارد شکل یک دولت مستقل به خود می گیرد. قسمت عمده کارگران کسانی هستند که از بریتانیا مهاجرت کرده‌اند. اینها بریتانیا را در زمانی ترک کردند که سیاست کارگری لیبرال تقریباً تسلط یکپارچه‌ای داشت، وقتی که توده‌های کارگر انگلیسی لیبرال بودند. حتی اکنون نیز اکثریت کارگران ماهر کارخانه‌ها در بریتانیا لیبرال یا نیمه لیبرال هستند. این نتیجه وضع بطور استثنائی مساعد و انحصاری است که بریتانیا در نیمه دوم قرن گذشته از آن بهره مند بود. فقط حالا است که توده‌های کارگر در بریتانیا به جانب سوسیالیسم پیش می روند (اما به آهستگی).

و در حالیکه در بریتانیا به اصطلاح حزب کارگر یک اتحاد بین اتحادیه‌های کارگری غیر سوسیالیست و حزب کارگر مستقل شدیداً فرصت طلب است، در استرالیا حزب کارگر نماینده خالص اتحادیه‌های کارگری کارگران غیر سوسیالیست است.

رهبران حزب کارگر استرالیا مقامات رسمی اتحادیه کارگری هستند، در همه جا این رهبران معتدل ترین و خادم ترین «نوکران سرمایه» هستند، و در استرالیا همه صلح جو و صرفاً لیبرال.

رشته‌های پیوندی که ولایات جداگانه را به صورت استرالیایی متحد درآورده هنوز بسیار سست هستند. حزب کارگر باید که رشد و تقویت این رشته‌های پیوند و استقرار حکومت مرکزی را مورد توجه قرار دهد.

در استرالیا حزب کارگران آن کاری را انجام داده است که در سایر ممالک به وسیله لیبرالها انجام شده، یعنی تعرفه‌ای واحد برای تمام کشور، قوانین تعلیم و تربیت واحد، مالیات بر زمین واحد و قوانین کارخانه‌ای واحد ارائه کرده است.

طبیعتاً وقتی که استرالیا سرانجام رشد و توسعه یافت و بمثابة یک کشور سرمایه داری مستقل استوار گشت، وضع کارگران فرق خواهد کرد، همانطور که حزب کارگر لیبرال که راه را برای حزب کارگر سوسیالیست باز می کند، فرق خواهد کرد. استرالیا تصویر اوضاعی است که در تحت آن **استثناهایی** در قانون امکان پذیر است. قانون این است: یک حزب کارگر سوسیالیست در یک کشور سرمایه داری. استثناء این است: یک حزب کارگری لیبرال که فقط برای زمانی کوتاه به وسیله اوضاع ویژه‌ای که برای سرمایه داری بطور کلی نامعمول است، ظاهر می شود.

آن لیبرالهائی که در اروپا و در روسیه می کوشند که با ذکر مثال استرالیا به مردم «تعلیم دهند» که مبارزه طبقاتی غیر ضروری است، فقط خود و دیگران را فریب می دهند. فکر پیاده کردن اوضاع استرالیا (یک مستعمره جوان توسعه نیافته که به وسیله کارگران لیبرال بریتانیایی مسکون شده است) در کشورهائی که دولت مدتهای طولانی است که استقرار یافته است و سرمایه داری کاملاً رشد کرده است، مسخره است.

نوشته شده در ۸ (۲۱) ژوئن ۱۹۱۳

چاپ در ۱۳ ژوئن ۱۹۱۳

پراودا شماره ۱۳۴

امضاء دبلیو

مجموعه آثار لنین، جلد ۱۹

نبرد روز اول ماه مه به وسیله پرولتاریای انقلابی

یک سال تمام از وقایع لنا و نخستین شورش قطعی در جنبش طبقه کارگر انقلابی پس از کودتای سوم ژوئن سپری شده است. باند سیاه تزار و مالکین، جمعیت اداری و بورژوازی سیصدمین سالگرد غارتگری، حملات وحشیانه تاتاری و ننگ بار کردن روسیه توسط رومانف ها را جشن گرفتند. دومای چهارم (۱) تشکیل شده و «کار» خویش را آغاز کرده است، گرچه هیچگونه ایمانی به چنین کاری ندارد و کاملاً هیجان ضدانقلابی خود را از دست داده است. سردرگمی و خستگی مفرط جامعه لیبرالی را احاطه کرده است، [جامعه‌ای که] بدون داشتن هیچ امیدی

درخواست اصلاحات می کند، حال آنکه غیر عملی بودن جزئی ترین اصلاحات را اکنون دیگر قبول کرده اند.

و اکنون زمان نبرد اول ماه مه توسط طبقه کارگر روس فرا رسیده است، ابتدا در ریگا تمرین آن شد و سپس به صورت نبردی قاطعانه در سن پترزبورگ در روز اول ماه مه اجرا شد. این عمل بمثابة غرش رعد و برق، فضای تاریکی و ترس را از هم درید. وظایف سنگین انقلاب قریب الوقوع، با تمام عظمت و شکوه خود یکبار دیگر در پیش است، و نیروهای طبقه پیشرو که رهبری آن را به دست دارند با شایستگی تمام و قاطعانه در مقابل چشمان صدها انقلابی قدیمی - انقلابیونی که تعقیب جلاخان و یا ترک و فرار دوستانشان باعث شکست و خردشدنشان نگشته - و نیز در برابر میلیونها نفر از نسل جدید دمکراتها و سوسیالیستها بپا خاسته اند.

هفته های قبل از اول ماه مه، به نظر می رسید که دولت عقل خود را از دست داده است، حال آنکه آقایان کارخانه داران به نحوی رفتار کردند که گویا هرگز عقلی نداشته اند. توقیف ها و تفتیش ها تمام نواحی کارگری پایتخت را در هم و برهم کرده بود. وضع ایالات دیگر هم دست کمی از پایتخت نداشت. کارخانه داران عاجز شده کنفرانس های مختلفی برپا کردند و شعارهای متناقضی را پذیرفتند. گاه کارگران را تهدید به تنبیه و یا اخراج می کردند، گاه از پیش امتیاز می دادند و یا به متوقف کردن کارها رضایت می دادند، گاهی هم دولت را برمی انگیزتند تا دست به خشونت بزند، و گاهی از دولت تقاضا می کردند تا روز اول ماه مه را در شمار تعطیلات رسمی ثبت نماید.

ولی با اینکه ژاندارمها نهایت حرارت خویش را نشان دادند، با اینکه بخشهای صنعتی را «تصفیه» کردند، با اینکه بر اساس آخرین «لیست مظنونین» خویش، چپ و راست مردم را توقیف کردند، کاری از پیش نبردند. کارگران بر خشم ناتوان باند تزار و طبقه سرمایه داران خندیدند و «اطلاعیه» های تأسف انگیز و تهدید کننده دولت را به باد تمسخر گرفتند. آنها اشعار طنزآمیزی نوشته و دست به دست و یا دهان به دهان پخش می کردند؛ آنها «اعلامیه های» با کمیت کوچک و چاپی بد، خلاصه و مفید ولی بسیار آموزنده که مردم را به تظاهرات و اعتصابات دعوت می کردند، تهیه می نمودند. آنها شعارهای قدیمی، بی پرده و انقلابی سوسیال دمکراتها که در ۱۹۰۵ اولین حمله توده ها علیه استبداد و سلطنت را رهبری کردند، یادآوری می نمودند.

روز بعد از اول ماه مه، روزنامه های دولتی اعلام نمودند که صد هزار نفر دست به اعتصاب زده اند. روزنامه های بورژوازی، با استفاده از نخستین خبرهای تلگراف شده تعداد اعتصاب کنندگان را صد و بیست و پنج هزار نفر گزارش کردند (کیفسکایا میسل). یکی از خبرنگاران ارگان مرکزی سوسیال دمکراتهای آلمان تعداد اعتصاب کنندگان را به میزان ۱۵۰۰۰۰ نفر مخایره کرد و روز بعد کلیه روزنامه های بورژوازی رقمی مابین ۲۲۰۰۰۰ - ۲۰۰۰۰۰ نفر را گزارش کردند. ولی در حقیقت میزان واقعی اعتصاب کنندگان به ۲۵۰۰۰۰ نفر رسید!

اما موضوع جالب توجه به غیر از تعداد اعتصاب کنندگان روز اول ماه مه - و در واقع بسیار مهم تر - تظاهرات انقلابی خیابانی بود که توسط کارگران برگزار گردید. همه جا، در گوشه و کنار پایتخت جماعت کارگران به خواندن اشعار انقلابی پرداختند و با آوازی بلند در حالی که پرچم های سرخ حمل می کردند و انقلاب را فریاد می زدند ساعتها بر علیه پلیس و نیروهای امنیتی که توسط دولت بسیج شده بودند مبارزه کردند. این کارگران افراطی ترین مریدان تزار را واداشتند که احساس کنند که مبارزه شان جدی و از روی شوق بوده و پلیس با مشتکی از افراد

درگیر مسئله ساده و مبتذل مانند جریان «اسلاوفیل» (۲) روبرو نیست، بلکه اینان در حقیقت توده‌های طبقه کارگر پایتخت بودند که برخاسته بودند.

این یک تظاهر واقعاً عالی و آشکار از اهداف انقلابی طبقه پرولتاریا، از نیروهای انقلابی او که توسط نسل‌های جدید فولادین و تقویت گشته بود و درخواست انقلابی از مردم و خلق‌های روسیه بود. سال گذشته دولت و کارخانه داران توانستند با این مسئله که انفجار لنا قابل پیش بینی نبود خود را تسکین دهند، و اینکه نمی توانستند اقدامات و تدارکات فوری برای مبارزه با نتایج چنین انفجاری را تهیه ببینند، لکن اینبار سلطنت، دوراندیشی شدیدی را به نمایش گذارده بود، چرا که وقت زیادی برای تدارک داشتند و «اقداماتی» که انجام شده بود «شدیدترین» اقدامات بودند؛ نتیجه این بود که سلطنت تزار ضعف کامل خود را در مقابله با بیداری انقلابی توده‌های پرولتاریا نشان داد.

در حقیقت، یک سال تمام از مبارزه اعتصابی پس از واقعه لنا نشان داده است علیرغم فریادهای تأسف آمیز لیبرالها و نوکران بله گویشان علیه «جنون اعتصاب»، علیه اعتصابات «سندیکالیستی»، علیه ترکیب اعتصابات اقتصادی و سیاسی، امسال نشان داده است که پرولتاریای سوسیال دمکرات چه اسلحه عظیم و غیرقابل تعویضی برای تهییج توده‌ها، برای برپا داشتن آنها، و برای کشیدن آنها به مبارزه در چنین عصر انقلابی برگزیده است. اعتصاب انقلابی توده‌ای به دشمن نه مهلت و نه اجازه استراحت داد. این مبارزه حتی به وضع مالی دشمن نیز صدمه زد و در انظار همه جهان حیثیت سیاسی ظاهراً «قدرتمند» حکومت تزاری را لجن مال کرد. این نبرد بخش‌های بیشتر و بیشتری از کارگران را قادر کرد که حداقل قسمت کوچکی از آنچه را که در سال ۱۹۰۵ به دست آورده بودند مجدداً تحصیل کنند و نیز بخش‌های جدیدی از مردم زحمتکش را، حتی عقب مانده ترین آنها را، به مبارزه بکشانند. چنین مبارزه‌ای ظرفیت انقلابی کارگران را تحلیل نبرد، بلکه به صورت اقدام نمایی منظم و کوتاه مدت بود، و در ضمن راه را برای مبارزه‌ای آشکار و باز هم مؤثرتر و انقلابی تر به وسیله توده‌ها به شکل تظاهرات خیابانی هموار کرد.

در طول سال گذشته، هیچ کشوری در جهان مانند روسیه این تعداد از مردم را بخاطر مقاصد سیاسی در حال اعتصاب به خود ندیده است، آن هم چنان اعتصابات با استقامت، متنوع و با چنین نیرویی. این وضعیت به تنهایی و در نهایت نمایانگر حقارت و حماقت نفرت بار آن عاقل نمایان لیبرال و انحلال طلبانی است که کوشیدند تا تاکتیکهای کارگران روسیه را بین سالهای ۱۹۱۲-۱۹۱۳ با استفاده از معیارهای «اروپائی» دوره‌های مشروطه - دوره‌هایی که اساساً صرف کارهای تدارکاتی جهت اشاعه تعلیمات سوسیالیستی و آگاهی در میان توده‌ها شد - «تنظیم» نمایند.

برتری عظیم اعتصابات در روسیه بر اعتصابات کشورهای اروپائی، یعنی پیشرفته ترین کشورهای جهان، نمایانگر کیفیتها و توانایی‌های ویژه کارگران روسی نیست، بلکه نشانه وضعیت خاص کنونی، وجود موقعیت انقلابی و رشد مستقیم یک بحران انقلابی می باشد. هنگامی که رشد مشابهی از انقلاب در اروپا فرا رسد (در آنجا انقلاب سوسیالیستی خواهد بود و نه یک انقلاب بورژوا دمکراتیک، مانند کشور ما)، پرولتاریای پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری، دست به آغاز اعتصابات انقلابی نیرومندتر، تظاهرات و مبارزه مسلحانه بر علیه مدافعین بردگی مزدی خواهند زد.

اعتصاب روز اول ماه مه امسال، مانند اعتصابات ۱۸ ماه گذشته در روسیه، خصوصیتی انقلابی داشت، زیرا که نه تنها از اعتصابات اقتصادی معمول متمایز بود بلکه حتی با آن

اعتصابات تظاهرات آمیز و اعتصابات سیاسی که تقاضای اصلاحات مشروطه نیز می کنند، برای مثال آخرین اعتصاب بلژیک، متفاوت است. آنهایی که در قید جهان بینی لیبرالی هستند و دیگر قادر نیستند که امور را از نظر انقلابی بررسی کنند، قادر نخواهند بود که این خصوصیت ممتاز اعتصابات روسیه را درک کنند، خصوصیتی که کاملاً بستگی به حالت انقلابی روسیه دارد. عصر ضدانقلاب و آزادی عمل برای افکار مرتدین، مردمان بسیاری از این نوع را در پشت سر گذاشته، حتی آنهایی که مایلند سوسیال دمکرات نامیده شود.

روسیه یک موقعیت انقلابی را تجربه می کند زیرا که ظلم علیه اکثریت مردم - نه تنها طبقه پرولتاریا بلکه نه دهم تولیدکنندگان به ویژه دهقانان - به حداکثر خود رسیده است، و این ستم تشدید شده، گرسنگی، فقر، بی حقوقی، تحقیر مردم، علاوه بر همه، به طرز کاملاً آشکاری با وضع نیروهای مولده روسیه متضاد است، با سطح آگاهی طبقاتی و خواسته‌های توده‌ای که در سال ۱۹۰۵ برانگیخته شدند متضاد است، با اوضاع همه کشورهای همسایه - نه تنها اروپائی بلکه آسیائی - نیز متضاد است.

اما این همه مطلب نیست. ظلم به تنهایی، هر اندازه هم زیاد باشد، همیشه موجب پیدایش موقعیت انقلابی در یک کشور نمی شود. در اکثر موارد برای انقلاب تنها کافی نیست که طبقات پایین نخواهند تحت شرایط قدیمی زندگی کنند. همچنین لازم است که طبقات بالائی نیز قادر به فرمانروائی و حکمرانی به شیوه قدیم نباشند. و این همان چیزی است که ما امروز در روسیه مشاهده می کنیم. یک بحران سیاسی در جلو چشمان ما به بلوغ خود می رسد. بورژوازی تمام توان خویش را به کار گرفته است تا ضدانقلاب را حمایت کند و «توسعه صلح آمیز» را بر مبنای چنین ضدانقلابی تضمین نماید. بورژوازی به جلادان و اربابهای فنودال هر قدر پول که می خواستند داد، بورژوازی به انقلاب ناسزا گفت و آنرا انکار کرد، بورژوازی چکمه‌های پورشکویچ و تازیانه مارکوف را لیسید و چاکر آنها شد، بورژوازی تئوریهایی بر مبنای مباحث «اروپائی» بیرون کشید، تئوریهایی که انقلاب ۱۹۰۵ را لوٹ کرده و آنرا انقلابی «روشنفکر مآبانه»، ضعیف، جنایت آلود، خیانت کار و چنین و چنانی توصیف کرد.

و هنوز بورژوازی، علیرغم وقف کردن این همه از پول، شرف و وجدان خود - از کادتها (۳) گرفته تا اکتبريست ها - می پذیرد که حکومت مطلقه و مالکان زمین قادر نبودند که «توسعه صلح آمیز» را تضمین نمایند، قادر نبودند که شرایط اساسی برای «قانون» و «نظمی» را مهیا کنند که بدون آن هیچ کشور کاپیتالیستی قادر نیست در قرن بیستم، پهلو به پهلو آلمان و چین نوین زندگی کند.

یک بحران سیاسی در سطح تمام کشور روسیه مشهود است، بحرانی که نه تنها بر قسمت‌هایی از سیستم دولتی بلکه بر بنیاد آن تأثیر خواهد گذاشت، بحرانی که بر بنیاد ساختمان تأثیر خواهد گذاشت و نه بر یک قسمت جانبی و یا فقط یک طبقه آن. صرف نظر از اینکه لیبرالها و انحلال طلبان ما با چه عبارات چرب و نرمی دایر بر اینکه «شکر خدا ما قانون اساسی داریم» یورتمه بروند و اینکه اصلاحات سیاسی در دستور روز قرار دارد (فقط اشخاص محدودی رابطه نزدیک بین این دو موضوع را نمی بینند)، صرف نظر از اینکه چه مقدار از این درازگوئی اصلاح طلبانه بیرون می ریزد، حقیقت این است که حتی یک نفر انحلال طلب و یا لیبرال هم نمی تواند در این موقعیت هیچ راه اصلاح طلبانه‌ای را نشان دهد.

وضعیت توده مردم روسیه، بدتر گردیدن موقعیت آنها به واسطه سیاست ارضی جدید (که زمین داران فنودال باید به عنوان آخرین وسیله نجات خویش به آن می چسبیدند)، اوضاع بین المللی، و طبیعت بحران سیاسی عمومی که در کشور ما شکل گرفته است - چنین است جمع کل شرایط

عینی که وضع روسیه را به صورت یک موقعیت انقلابی درآورده است چرا که اجرای وظایف یک انقلاب بورژوائی با دنبال کردن سیر فعلی و با وسایلی که در دست حکومت و طبقات استثمارگر وجود دارد غیرممکن است.

چنین است وضع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، چنین است روابط طبقاتی در روسیه که باعث ظهور نوع ویژه‌ای از اعتصابات گشته است که در اروپای مدرن غیرممکن است، اروپای مدرنی که همه انواع مرته‌ها می‌خواهند نمونه‌ای از آن را به عاریت بگیرند، آن هم نمونه‌ای از شرایط کنونی «مشروطیت» و نه از انقلابهای گذشته بورژوازی (که از پرتو آن انقلاب آینده پرولتاریا خواهد درخشید). نه ظلم به طبقات پایین و نه بحران در میان طبقات بالا قادر است موجب انقلاب گردد؛ آنها فقط می‌توانند موجب زوال یک کشور شوند مگر اینکه آن کشور برخوردار از یک طبقه انقلابی باشد که بتواند حالت منفعل ستم را به یک حالت فعال انقلاب و قیام تبدیل نماید.

نقش یک طبقه واقعاً پیشرفته، طبقه‌ای که حقیقتاً قادر باشد توده‌ها را به انقلاب بکشاند، طبقه‌ای که بتواند روسیه را از زوال برهاند، فقط توسط پرولتاریای صنعتی ایفا خواهد شد. این وظیفه‌ای است که توسط اعتصابات انقلابی پرولتاریا عملی می‌گردد. این اعتصابات، که لیبرالها از آن نفرت دارند و انحلال طلبان قادر به درکش نیستند، عبارتند از (بر طبق قطعنامه فوریه R.S.D.L.P) «یکی از مؤثرترین وسیله غلبه بر بی تفاوتی، ناامیدی و تفرقه در میان پرولتاریای کشاورز و دهقانان ... و آنها را به سوی متمرکزترین، همزمان ترین و گسترده ترین عملیات انقلابی می‌کشاند.» (۴)

طبقه کارگر، توده‌های زحمتکش و مردم تحت استثمار را که از حقوق اساسی خویش محروم بوده و در ناامیدی به سر می‌برند به عمل انقلابی می‌کشاند. طبقه کارگر، به آنها مبارزه انقلابی می‌آموزد، آنها را برای عمل انقلابی تربیت می‌کند و برای آنها تشریح می‌کند که چطور از مخصه رسته و چگونه رهائی خویش را به دست بیاورند. طبقه کارگر آنها را نه تنها در حرف، بلکه در عمل آموزش می‌دهد، [آموزشی] با مثالهای عینی و نه مثالهایی از ماجراجویی‌های قهرمانان تکرر بلکه حاصل از عمل انقلابی توده‌ای که خواسته‌های اقتصادی و سیاسی را در هم آمیخته‌اند.

چقدر این افکار ساده و روشن به افکار هر کارگر صادقی که فقط اصول مقدماتی تئوری سوسیالیسم و دمکراسی را فرا گرفته نزدیک است! و چقدر دور از روشنفکران خائن به سوسیالیسم و دمکراسی که در روزنامه‌های انحلال طلب به [جریان] «مخفی» ناسزا گفته و استهزایشان می‌کنند و به ساده لوحان اطمینان می‌دهند که ایشان «نیز سوسیال دمکرات» هستند.

نبرد اول ماه مه پرولتاریای سن پترزبورگ که از طرف پرولتاریای تمام روسیه حمایت می‌شد، بار دیگر به وضوح به آنهایی که چشم بینا و گوش شنوا دارند اهمیت تاریخی جریان انقلابی مخفی در روسیه امروزی را نشان داد. تنها سازمان حزب R.S.D.L.P در سن پترزبورگ (کمیته سن پترزبورگ) حتی روزنامه‌های بورژوازی را مجبور کرد که قبل از اول ماه مه همچنین در روز ۹ ژانویه و در روز عید سیصدمین سالگرد رومانف ها و همچنین ۴ آوریل یادآور شوند که اعلامیه‌های کمیته سن پترزبورگ بارها و بارها در کارخانه‌ها دیده شده است.

این اعلامیه‌ها به قیمت فداکاریهای عظیمی تهیه می‌شوند. بعضی از اوقات آنها از نظر ظاهر اصلاً دلپسند نیستند. بعضی از آنها، مثلاً دعوت به تظاهرات روز ۴ آوریل، فقط ساعت و محل

تظاهرات را در ۶ خط اعلام می کند که به وضوح به صورت مخفی و با عجله بسیار در چاپخانه‌های مختلف و با چاپهای مختلف تهیه شده. ما کسانی را داریم (از به اصطلاح «سوسیال دمکراتها») که وقتی درباره این شرایط «کار زیرزمینی» صحبت می کنند، با پوزخند کینه جویانه لب برچیده و می پرسند: «اگر تمام حزب محدود به جریان مخفی می شد، چند عضو می داشت؟ دویست یا سیصد تا؟» (شماره (۱۸۱) ۹۵ لوچ را ببینید، یک ارگان خائن در دفاع «سرمقاله‌ای» اش از آقای سدوف که شجاعت غم انگیز برای اعتراف به انحلال طلب بودن را دارد. این شماره لوچ پنج روز قبل از نبرد اول ماه مه منتشر شد. یعنی درست در همان زمانی که جریان مخفی در حال آماده کردن اعلامیه‌ها بود!). آقایان دان، پوترسف و شرکاء که چنین اظهار نظرهای وقیحانه‌ای می کنند باید بدانند که تا سال ۱۹۰۳ هزاران پرولتر در صفوف حزب بوده‌اند و ۱۵۰ هزار نفر در ۱۹۰۷ و حتی همین حالا هزاران و دهها هزار کارگر به عنوان اعضای جریان مخفی R.S.D.L.P اعلامیه‌های جریان مخفی را چاپ و پخش می کنند. اما آقایان انحلال طلب می دانند که آنها به خرج جریان مخفی، تحت حمایت «قانونیت» استولیبینی از رد قانونی اکاذیب پلیدشان و «شکلکهایشان» که از دروغهایشان نیز پلیدتر است، در امان هستند.

ببینید که تا چه حد این اشخاص پست تماس خود را با جنبش توده‌ای طبقه کارگر و کار انقلابی بطور کلی از دست داده‌اند! و آن هم با استفاده از معیارهای خود که تعمداً جهت مناسب بودن برای لیبرالها تحریف شده است. شما برای یک لحظه ممکن است فرض کنید که «دویست یا سیصد» کارگر در سن پترزبورگ در کار چاپ و توزیع این اعلامیه‌های مخفی شرکت داشته‌اند.

نتیجه چیست؟ «دویست و یا سیصد» کارگر، پیشقراولان پرولتاریای سن پترزبورگ، مردمی که نه تنها خود را سوسیال دمکرات می خوانند، بلکه مانند سوسیال دمکراتها نیز عمل می کنند، مردمی که بخاطر این عمل مورد احترام و قدردانی تمام طبقه کارگر روسیه هستند، مردمی که راجع به یک «حزب بزرگ» یاوه سرائی نمی کنند بلکه در واقع تنها حزب سوسیال دمکرات مخفی موجود در روسیه را تشکیل می دهند، این مردم اعلامیه‌های مخفی را چاپ و پخش می کنند. انحلال طلبان لوچ (که به وسیله سانسورچیان استولیبین حمایت می شوند) با استهزاء به «دویست یا سیصد نفر»، «جریان مخفی» و اهمیت «غلو شده» آن و غیره می خندند.

ناگهان معجزه‌ای رخ می دهد! طبق تصمیمی که به وسیله نیم دوجین از اعضاء کمیسیون اجرایی کمیته سن پترزبورگ گرفته می شود، اعلامیه‌ای توسط «دویست یا سیصد نفر» چاپ و توزیع می گردد - ۲۵۰ هزار نفر چون پیکری واحد در سن پترزبورگ برمی خیزند.

اعلامیه‌ها و نطقهای انقلابی کارگران در میتینگها و تظاهرات از یک «حزب علنی طبقه کارگر»، «آزادی اجتماعات» یا اصلاحاتی از این نوع - خیال پردازیهایی که به وسیله آن لیبرالها مردم را اغفال می کنند - صحبت نمی کنند. آنها از انقلاب به عنوان تنها راه رهائی صحبت می کنند. آنها از جمهوری به عنوان تنها شعاری صحبت می کنند که در مقابل دروغهای لیبرالی مبنی بر اصلاحات، نشان دهنده تغییری است که برای تضمین آزادی ضروری است، نشان دهنده نیروهای بالقوه‌ای است که آگاهانه جهت دفاع از آن برمی خیزند.

دو میلیون سکنه سن پترزبورگ این درخواستها برای انقلاب را که تا قلب تمام بخشهای زحمتکش و ستمدیده مردم نفوذ می کند، می بینند و می شنوند. تمام سن پترزبورگ از یک مثال واقعی در مقیاس توده‌ای درمی یابند که راه نجات واقعی کدام است و چه چیزی در ورای صحبت لیبرالها درباره اصلاحات وجود دارد. تماس هزاران نفر کارگر با هم - و صدها

روزنامه بورژوازی، که حداقل به صورت خلاصه مجبور به گزارش اکسیون توده‌ای سن پترزبورگ شدند - در سراسر روسیه اخبار مربوط به مبارزه اعتصابی پیگیر پرولتاریای پایتخت را پخش می‌کند. هم توده دهقانی و هم دهقانانی که در خدمت ارتش هستند اخبار مربوط به این اعتصابات، درخواستهای انقلابی کارگران و مبارزه آنها را برای یک جمهوری و جهت مصادره زمینهای کشاورزی به نفع دهقانان را می‌شنوند. اعتصابات انقلابی، به آهستگی اما با اطمینان، توده‌های مردم را برای انقلاب تهییج، بیدار، روشن و متشکل می‌کند.

«دویست یا سیصد نفر» از «مردم مخفی» بیان‌کننده منافع و نیازهای میلیونها و دهها میلیون هستند، آنها حقیقت وضع‌نامیدکننده را برایشان نقل می‌کنند، چشمان آنها را نسبت به ضرورت مبارزه انقلابی باز می‌کنند و ایمان آنها را به این مسئله قوی می‌کنند، آنها را مسلح به شعارهای صحیح می‌سازند و این توده‌ها را از زیر نفوذ پرطمطراق و کاملاً جعلی شعارهای اصلاح طلبانه بورژوازی نجات می‌دهند. و «دو یا سه» دوجین انحلال طلب در میان قشر روشنفکر، با استفاده از پولی که در خارج و از میان بازرگانان لیبرال برای اغفال کارگران ناآگاه جمع‌آوری می‌شود، همان شعارهای بورژوازی را در میان کارگران می‌برند.

اعتصاب روز اول ماه مه، مانند تمام اعتصابات انقلابی سالهای ۱۹۱۲-۱۹۱۳، سه اردوگاه سیاسی را که روسیه امروز بر طبق آن تقسیم شده است، روشن ساخته است. اردوگاه جلادان و اربابان فنودال، سلطنت و پلیس مخفی. این اردوگاه حداکثر تلاش خود را با تمسک به روشهای بیرحمانه کرده است و در حال حاضر در مقابله با توده‌های کارگر عاجز است. اردوگاه بورژوازی، که همه آن، از کادتها گرفته تا اکتبريستها، فریاد و فغان راه انداخته‌اند و طالب اصلاحات هستند و خود را با این تفکر که اصلاحات در روسیه امکان پذیر است، مضحکه می‌کنند. اردوگاه انقلاب، تنها اردوگاهی است که بیان‌کننده خواست توده‌های تحت ستم است.

تمام کارهای ایدئولوژیکی، همه کارهای سیاسی در این اردوگاه تنها توسط سوسیال دمکراتهای مخفی انجام می‌شود، به وسیله کسانی که به خوبی می‌دانند تا چگونه از هر نوع فرصت قانونی با روح سوسیال دمکراسی استفاده کنند و بطور جدائی ناپذیری با طبقه پیشرو، یعنی طبقه پرولتاریا پیوند دارند. هیچ کس از پیش نمی‌تواند بگوید که آیا این طبقه پیشرو می‌تواند با موفقیت رهبری توده‌ها را در تمام مسیر منتهی به انقلاب پیروزمند هدایت کند یا خیر. ولی این طبقه وظیفه خود را - رهبری توده‌ها به چنان راه حلی - علیرغم تمام دودلی‌ها و خیانتهای لیبرالها و آنهایی که «همچنین سوسیال دمکرات» هستند، انجام خواهد داد. تمام عناصر زنده و حیاتی سوسیالیسم روسی و دمکراسی روسی هم اکنون و به تنهایی بر اساس مثال مبارزه انقلابی پرولتاریا و تحت رهبری آن در حال آموزش هستند.

نبرد روز اول ماه مه امسال، به همه جهان نشان داده است که پرولتاریای روسیه با ثبات قدم مسیر انقلابی خود را طی می‌کند، مسیری که جدا از آن هیچ راه نجاتی برای روسیه که اکنون در حال زنده به گور شدن و زوال است وجود ندارد.

و . ای . لنین

۱۵ ژوئن ۱۹۱۳

سوسیال دمکرات شماره ۳۱

کلیات آثار جلد ۳۱

- ۱- مجلس مشاوره نمایندگان که حکومت تزاری در سال ۱۹۰۵ قصد تأسیس آن را داشت (و. ای. لنین جلد فارسی کلیات صفحه ۸۷۷).
- ۲- منظور تظاهرات اسلاوفیل است که در ۱۷، ۱۸ و ۲۴ مارس (۳۰ و ۳۱ مارس و ۶ آوریل) ۱۹۱۳ توسط ناسیونالیستهای مرتجع پس از پیروزی صربها و بلغارها بر ترکیه در جنگ اول بالکان در سن پترزبورگ برگزار شد.
- ۳- کادت یا حزب دمکرات مشروطه طلب. این حزب، حزب عمده بورژوازی روسیه یعنی حزب بورژوازی لیبرال سلطنت طلب بود که در اکتبر سال ۱۹۰۵ تأسیس یافت. کادتها که دمکراتیسم جعلی را وسیله استتار خود قرار داده و حزب خود را «آزادی خلق» نامیده بودند، می کوشیدند تا دهقانان را به سوی خود جلب کنند. آنها سعی داشتند تزاریسم را با شکل سلطنت مشروطه حفظ نمایند. کادتها بعدها به حزب بورژوازی امپریالیستی تبدیل شدند. پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر کادتها بر ضد جمهوری به توطئه‌ها و طغیانهای ضدانقلابی دست زدند (آثار منتخب لنین در یک جلد - چاپ فارسی - صفحه ۸۷۷).
- ۴- کلیات آثار لنین جلد ۱۸ صفحه ۴۵۷.

جنگ طبقاتی در دابلین

در دابلین، پایتخت ایرلند - شهری که از نوع شهرهای کاملاً صنعتی نیست، با سکنه نیم میلیون - مبارزه طبقاتی که در تمام شئون زندگی جامعه سرمایه داری در همه جا رخنه می کند، تا به حد جنگ طبقاتی پیش رفته است. پلیس کاملاً وحشی شده؛ پلیسهای مست به کارگران آرام حمله می کنند، به خانه‌ها می ریزند، پیران، زنان و کودکان را آزار می دهند. صدها کارگر (بیش از ۴۰۰ نفر) زخمی شده‌اند و دو نفر کشته - اینها تلفات این جنگ هستند. تمام رهبران برجسته کارگران دستگیر شده‌اند. مردم برای صلح آمیزترین سخنان به زندان افکنده می شوند. شهر مانند یک اردوگاه نظامی است.

چه اتفاقی افتاده است؟ چگونه چنین جنگی می تواند در کشوری آزاد، آرام، با فرهنگ و متمدن درگیر شود؟

ایرلند چیزی مانند لهستان بریتانیا است، شاید بیشتر شبیه گالسیا باشد تا لهستان که به وسیله ورشو، لودز و دومبرووسکی نمایندگی می شود. ستم ملی و ارتجاع کاتولیک کارگران این کشور بدبخت را تبدیل به گدا کرده‌اند است، و دهقانان را به بردگان بی رمق، نادان و کودن روحانیت، و بورژوازی را به صورت ستون پیاده نظام با نقاب میهن پرستانه، متشکل از سرمایه داران، مستبدین حاکم بر کارگران تبدیل کرده و سرانجام حکومت را تبدیل به یک دار و دسته قدره بند که عادت به هر نوع خشونتی دارد.

در حال حاضر ناسیونالیستهای ایرلندی (یعنی بورژوازی ایرلند) پیروزند. بورژوازی ایرلند زمینها را از ملاکان انگلیسی می خرد، حکومت مستقل خودش را به دست می آورد (حکومت ملی Home Rule معروفی که برای آن چنین مبارزه سرسخت طولانی بین ایرلند و انگلیس جریان داشته است)؛ آنها به آزادی بر کشور «خودی» با شرکت کشیشان ایرلندی «خودی» حکومت خواهند کرد.

بله بورژوازی ناسیونالیست ایرلند پیروزی «ملی» خود را، یعنی پختگی خود را در «امور دولت» با اعلام جنگ تا سرحد نابودی با جنبش کارگری ایرلند جشن می گیرد. یک حاکم Lord-Lieutenant انگلیسی در دابلین زندگی می کند، اما در حقیقت قدرت او کمتر از رهبر سرمایه دار دابلین است که شخصی به نام مرفی Murphy، ناشر [روزنامه] استقلال («استقلال» - ای وای بر من!)، سهامدار اصلی و مدیرعامل تراموای دابلین، و سهامدار در بسیاری کار و کسبه های سرمایه داری دابلین است. مرفی از طرف تمام سرمایه داران ایرلندی اعلام داشته است که حاضر است که هفتصد و پنجاه هزار پوند (تقریباً هفت میلیون رول) برای نابود کردن اتحادیه های کارگری ایرلند خرج کند.

و این اتحادیه ها به صورتی عالی شروع به رشد کرده اند. کارگران ایرلندی، که بصیرت و آگاهی طبقاتی می یابند، اراذل بورژوازی ایرلند را که در کار جشن گرفتن پیروزی «ملی» خود هستند تحت فشار قرار می دهند. کارگران ایرلندی در شخص رفیق لارکین Larkin، دبیر اتحادیه کارگران حمل و نقل ایرلند، رهبری با استعداد یافته اند. لارکین ناطقی برجسته و مردی با انرژی جوشان ایرلندی است که معجزاتی در بین کارگران غیر ماهر انجام داده است - آن توده کارگران بریتانیایی، که غالباً به وسیله روحیه ملعون خرده بورژوازی، لیبرال و اشرافی کارگران ماهر بریتانیایی از کارگران پیشرو جدا گشته اند.

روح جدیدی به اتحادیه های کارگری ایرلندی دمیده شده است. کارگران غیر ماهر بطور بی نظیری جان تازه به اتحادیه های کارگران دمیده اند. حتی زنان شروع به سازمان یافتن کرده اند - چیزی که قبلاً در ایرلند کاتولیک مذهب سابقه نداشت. اینطور به نظر می رسد که دابلین از لحاظ سازمانهای کارگری به یکی از شهرهای پیشگام در تمام بریتانیای کبیر تبدیل می شود. کشوری که در گذشته با کشیسه های چاق شکم گنده و کارگران فقیر، گرسنه و ژنده پوشی که حتی در یکشنبه ها لباسهای مندرس خود را می پوشیدند زیرا که بنیه خرید لباس یکشنبه نداشتند، مشخص می شد. این کشور گرچه در زیر یوغ ملی دوگانه و سه گانه است، شروع به تبدیل شدن به کشوری با یک لشکر سازمان یافته کارگران کرده است.

بله، مرفی، اعلان جنگ صلیبی بورژوازی علیه لارکین و «لارکینیسیم» کرد. در ابتدا دویست کارگر تراموا از کار اخراج شدند تا به اعتصابی در اثنای جشن دامن زده و کل مبارزه را تلخ کنند. اتحادیه کارگران حمل و نقل اعلام اعتصاب کرد و خواستار بازگشت مجدد کارگران برکنار شده گشت. مرفی نقشه بستن در به روی کارگران را ریخت. کارگران با بر زمین گذاردن ابزارها تلافی کردند. جنگ در سراسر جبهه برپا شد. خشم به جوش آمد.

لارکین - ضمناً او نوه لارکین مشهوری است که در ۱۸۶۷ برای شرکت در جنبش آزادیبخش ایرلند اعدام شد - نطقهای آتشین در میتینگها کرد. در این نطقها لارکین خاطرنشان ساخت که حزب بورژوازی انگلیس، دشمن حکومت ملی ایرلند، آشکارا به فراخوان مقاومت در برابر حکومت پرداخته، تهدید به انقلاب می کرد، به سازمان دادن مقاومت مسلحانه در برابر حکومت ملی پرداخته و مطلقاً بی امان، کشور را سرشار از درخواستهای انقلابی می کرد.

اما آنچه که ارتجاعیون و شوونیستهای انگلیسی کارسون، لندوندی، و بونار لائو (پوریشکویچ های انگلیسی، ناسیونالیستهایی که ایرلند را زجر می دهند) ممکن است انجام دهند، کارگران سوسیالیست ممکن نیست که انجام دهند. لارکین دستگیر شد. میتینگ که به وسیله کارگران فراخوانده شده بود قدغن شد.

لکن ایرلند روسیه نیست. کوشش برای از میان بردن حق تجمع موجب برخاستن طوفانی از نفرت گردید. محاکمه لارکین ضروری شد. در محاکمه لارکین متهم گردید و در واقع مرفی را

در جایگاه متهم نشانید. با سؤال پیچ کردن شاهدها، لارکین ثابت کرد که مرفی در شب دستگیریش، مکالمه‌ای طولانی با حاکم داشته است. لارکین اعلام داشت که پلیس جیره خوار مرفی است و هیچ کس جرأت انکار ادعای او را نکرد.

لارکین به قید ضمانت آزاد شد (آزادی سیاسی را نمی توان به یک ضربه نابود کرد). لارکین اعلام داشت که در میتینگ حاضر خواهد شد، و مهم نیست که اتفاقی بیافتد. و مسلماً او بطور ناشناس در میتینگ حاضر شد، و شروع به صحبت کردن با جمعیت نمود. پلیس او را شناخت، دستگیر کرد و کتک زد. برای دو روز چماق دیکتاتوری پلیس در گردش بود، جمعیت را چماق می زدند، با زنان و کودکان وحشیانه رفتار می کردند. پلیس به خانه‌های کارگران ریخت. کارگری به نام نولان را که عضو اتحادیه کارگران حمل و نقل بود آنقدر زدند تا جان سپرد. کارگر دیگری نیز بر اثر جراحات وارده، مرد.

روز پنج شنبه ۴ سپتامبر (۲۲ اوت به تقویم قدیم) مراسم تدفین نولان انجام شد. کارگران دابلین در دسته‌های ۵۰۰۰۰ نفری در پس تابوت رفیق خود حرکت کردند. وحشیگریهای پلیس تخفیف یافت، جرأت نکردند که مزاحم جمعیت شوند، و نظمی نمونه برقرار شد. یک پیرمرد ایرلندی به خبرنگاری آلمانی گفته بود: «این تظاهرات با شکوه تر از تظاهراتی است که برای تدفین پارنل Parnell (رهبر ملی نامدار ایرلند) انجام شد».

حوادث دابلین مشخص کننده نقطه عطفی در تاریخ جنبش کارگری و سوسیالیسم در ایرلند است. مرفی تهدید کرده است که اتحادیه‌های کارگری ایرلند را نابود می کند. او فقط موفق شده است که آخرین بقایای نفوذ بورژوازی ناسیونالیست ایرلند را بر روی کارگران ایرلندی نابود کند. او کمک به پولادین کردن جنبش انقلابی مستقل طبقه کارگر در ایرلند کرد که آزاد از هر گونه تعصبات ملی گرایانه است.

این مطلب بلافاصله در کنگره اتحادیه‌های کارگری که در اول سپتامبر (۱۹ اوت به تقویم قدیم) در منچستر گشایش یافت دیده شد. حوادث دابلین هیئت‌های نمایندگی را - علیرغم مقاومت رهبران فرصت طلب اتحادیه‌های کارگری با روحیه خرده بورژوازی آنها و تحسینی که برای کارفرمایان دارند - شعله ور ساخت. از هیئت نمایندگی کارگران دابلین استقبال عمومی به عمل آمد. نماینده پارتریج Partridge، رئیس هیئت مدیره اتحادیه مهندسان شعبه دابلین درباره خشونت‌های نفرت انگیزی که در دابلین به وسیله پلیس انجام شد، صحبت کرد. یک دختر جوان کارگر وقتی که پلیس به خانه او هجوم آورد، تازه به بستر رفته بود. او در قفسه پنهان شد، ولی موهای او را کشیدند و بیرونش آوردند. پلیسها مست بودند. این «انسانها» (اگر که شخص بتواند آنان را انسان بخواند) یک پسر بچه ده ساله و حتی یک کودک پنج ساله را کتک زدند! پارتریج دو بار به جهت نطق کردن، که خود قاضی پذیرفته بود که صلح آمیز بوده، توقیف شد. پارتریج گفت «مطمئن هستم که اکنون اگر بخوادم که دعای خداوند را در انظار بخوانم دستگیر خواهم شد».

کنگره منچستر یک هیئت نمایندگی به دابلین فرستاد. در دابلین بورژوازی دوباره اسلحه ناسیونالیسم را برداشت (درست مانند بورژوازی ناسیونالیست لهستان، یا در اوکراین یا در میان یهودیان!) و اعلام کرد که «انگلیسیها را نباید کاری در خطه ایرلند باشد!» اما خوشبختانه ناسیونالیستها قبلاً نفوذ خود را بر کارگران ایرلندی از دست داده بودند.*

* ناسیونالیستهای ایرلندی اکنون ابراز نگرانی می کنند که لارکین یک حزب کارگری مستقل ایرلندی سازمان خواهد داد که اجباراً باید در اولین مجلس ملی ایرلند به حساب آورده شود.

سخنانی که در کنگره منچستر ابراز شدند از نوعی بودند که برای مدتی طولانی شنیده نشده بود. قطعنامه‌ای طرح شد مبنی بر اینکه تمام کنگره به دابلین منتقل شود و اعتصابی عمومی در تمام بریتانیا سازمان داده شود. اسمیلی Smillie رئیس هیئت مدیره اتحادیه معدنچیان اظهار داشت که روشهای بکار گرفته شده در دابلین کارگران بریتانیایی را وادار می کند که به انقلاب متوسل شوند و استفاده از سلاح را بیاموزند.

توده‌های کارگر بریتانیایی به آهستگی اما مطمئناً راه جدیدی در پیش می گیرند - آنها دفاع از امتیازات کوچک اشرافیت کارگری خود را بخاطر مبارزه بزرگ قهرمانانه خود، بخاطر یک نظام جدید اجتماعی رها می کنند. و موقعی که در این راه قرار گرفتند، کارگران بریتانیایی، با انرژی و سازمان خود، سوسیالیسم را سریعتر و ایمن تر از هر جای دیگر به وجود خواهند آورد.

سورنایا پراودا شماره ۲۳

۲۹ اوت ۱۹۱۳

ناخ پوت شماره ۵

۳۰ اوت ۱۹۱۳

امضاء و

مجموعه آثار لنین، جلد ۱۹

کمونستهای انقلابی

<http://www.k-en.com>

info@k-en.com